

اقتربت الساعة والسنو القم

المنتهى سلكه اين رساله متبركه كنه فخره از قرآن شريف كتاب دين مستوبه

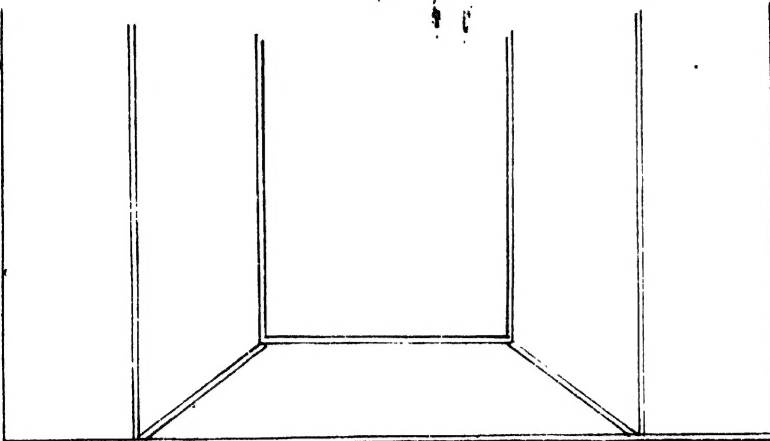
تلاوت

از تاليف جناب مولانا موكو شاه

فتح الين

كمال تصحيح و توضيح بحر اشئ سراپا تلويح آيات صريحه و احاديث صحيحه

در مطبع انصاري هلمى طبع



بسم الله الرحمن الرحيم

حمد و شکر رب العزت را بر گوناگون نعم ظاهری باطنی دینی و دنیوی که افضل آن بعثت خیرش بر دامن فضل  
 محمد مصطفی است علیه السلام و بارک و انعم علی آلک و صحابه بسوی ما تا دلالت فرموده ما را بر قیامت  
 و احوال آن از حشر و حساب نیز آن شفاعت و جنت و نار و جهنم گردانید اسباب تحصیل سعادت و نجات  
 از شقاوت آنجا و روشن ساختن آنرا علامات صغری و کبری بطریق و روشها بر روزی او انموده هست  
 رفیع الدین یگوید که بین مذکور قیامت و صحبت بعضی اعزّه و احباب از بزرگان الاحساب که خاندان  
 سلطنت و ممتاز در اولاد تیمور که بزرگ علم و فهم و بهت بودند مستحضر خاطر بود تقریر میشد ایشان گفتند که  
 اگر این مذکور مسطور شود قطع باید آید خواهد داد و از قلب فرصت عند کرم و گفتیم همین سخو که زبان  
 میرود اگر کسی بنویسد میتواند و الاحباب موصوف شخصه ابراین کار معیند ساختند که در اوقات غیبت  
 حاضر شده آنچه املا کرده یا نوشته باشد چون اجرائی چند مرتب شدند و ستان و دیگر نیز تقاضای  
 تمیض آن کردند تا بر آن نوشته میشود که اول علامات قیامت موجود برکت آنو حضرت خاتم النبیین  
 و وفات آنجناب است صلی الله علیه و سلم زیرا که بوجود آنجناب یکسوم کمال که شرف کمالات است یعنی  
 نبوت و رسالت از عالم منقطع شد و وفات ایشان علم وحی و خبر آسمانی موقوف گشت و بر ایشان  
 حکم جهاد که خالی کردن روی زمین از مفسدان است نازل گشت و این همه شعبه ای قیامت کبری است  
 و از آنجناب علامات قیامت بسیار مروی هستند و آن دو قسم اند علامات صغری از وفات آنجناب  
 تا ظهور حضرت امام مهدی و علامات کبری از ظهور ایشان تا نفع صدور و ابتدای قیامت از نفع صورت بیان

بامداد

بقتضی

زبان

علامات صفیری حضرت امیر المومنین مرتضی علی روایت فرموده اند که جناب نبوت صلی  
 علیه وسلم ارشاد کرده اند چون گرفتار شود محمول ملک دولت گرفته شود زکوة را تاوان و امانت  
 غنیمت یعنی مانند مال که از کافران در جنگ میگيرند و حلال طیب میگردانند همان امانت مردم را  
 بخورند و بر بنیر کنند و اطاعت کنند مرد زن خود را و نافرمان برداری کنند مادر را و دورا فلند  
 و میوه کنند باریان هم صحبت علم دینی آموخته شود برای دین و سر دار شود در هر قبيله از دل ایشان  
 یعنی اصل و طالع و کج خلق و سپرده شود خدتها و کار بار کسانی که لیاقت آن ندارند و تقییم کرد شود  
 مردم را از ترس اندامی ایشان ظاهر شود شراب خواری و رواج گیرند خفاگران و آلات لهو و غنا و  
 بسیار شود زنا و لعنت کنند آخر امت طبعه اولی را پس انتظار کنید این هنگام تند باد سرج را و دیگر  
 نشانهائی غدا بمانند فروفتن زمین و شکله افتادن از آسمان و تبدیل صورت ما و دیگر آيات  
 بی در پی آیند مانند دانه های سفید که رشته ایشان گشته شود پس مانند های اولی در پی ریزند  
 و در احادیث دیگر وارد شده که از علامات قیامت است کثرت اولاد از کثیران و سرداری مردمان بود و  
 بی علم و ادب شهوت نفی مردان با مردان زنان با زنان و لعب مساجد و در وقت ملاقات بجا  
 سلام و کشان بازی کردن و کم شدن علم و هنر تمدن در سوغ گوی و دور شدن امانت از دها  
 و علم آموختن فاسقان و دور شدن حیا و عیو کم کردن کفار از هر طرف بر مسلمانان و شیوه ظلم  
 مردم بیکدیگر من پناه نیابند و رواج ندیه های باطل و حدیث های دروغ و بدعت های بد چون که جمله  
 علامات حاصل شود قوم نصاری غلبه کند و بر کله های بسیار متصرف شوند بعد مدتی در عرب  
 در ملک شام شخصی از اولاد ابوسفیان پیدا شود که سادات را بکشد و آئین او در نوامی شام و مصر  
 منتشر شود و درین اثنا می باد شاه روم را بیک فرقه از نصاری جنگ پیش آید و با فرقه دیگر صلح  
 مخالفان بر شهر قسطنطنیه متصرف شوند و آن باد شاه شهر خود را گدشته ملک شام در آید و بر قسطن  
 کیفره موافق از نصاری با فرقه مخالف جنگ عظیم واقع شود و فتح لشکر اسلام را دست دهد بعد جنگ  
 مخالفان یکی از نصاری موافق بگوید که جلیلیا غالب آمد و فتح داد یکی از لشکر اسلام او بزند و بگوید  
 که نه بلکه دین اسلام غالب آمد آن نصاری قوم خود را بخواند و مسلمان قوم خود را پس در میان  
 لشکر خانه جنگی شود باد شاه اسلام شهید شود و جمیع نصاری در ملک شام عمل نمایند و با فرقه گمان  
 آشی کشند بقیه مسلمانان رو بدین آند و عمل نصاری تا قریب خیر برسد و آنوقت مسلمانان در سراسر  
 شوند که حضرت امام مهدی علیه السلام را تلاش باید کرد تا دفع این بلا شود و از دست ایشان

این حدیث  
 در تفسیر است

را می آید و حضرت امام مهدی علیه السلام در آنوقت در مدینه منوره باشند و بخوف  
 آنکه مباد این ضعیف انگیزت این امر دهند از مدینه منوره بکه معظه روند و ابدال داد و لیا این  
 عصر و حسب و جوئی ایشان باشند بعضی مردم بدروغ دعوی مهدی بودن نمایند در آن  
 اشنا که حضرت امام در میان کن و مقام در طواف بیت الحرام باشند که جمعی از مردم ایشان را  
 شناسند و چرا که با ایشان بیعت خلافت نمایند و علامت این قصد نیست که پیش ازین ماه  
 رمضان که گذشته باشد در وی دو کوفت شمس و قمر واقع شده باشد و در وقت بیعت او از  
 از آسمان شود و این عبارت *هَذَا خَلِيفَةُ اللَّهِ الْمَهْدِيُّ كَاسْتَمْعُوا لَهُ وَأَطِيعُوا* و این آواز  
 و عام امکان همه بشنوند و حضرت امام سیدنا از بنی فاطمه رضی الله تعالی عنهما و قد ایشان  
 مایل بدرازی باشد و سطرپی و رنگ ایشان و سن و چهره ایشان بچهره خباب نبوت شباه  
 باشد اما اخلاق ایشان با اخلاق آنجناب مشابیه تمام دارند نام ایشان محمد و نام پدر ایشان  
 عبدالله و نام والده ایشان آمنه باشد و در زبان شریف وی قدری گسنت باشد که در وقت  
 سخن گفتن تنگدل شده گاهی دست بران زنند و علم ایشان علم لدنی است و عمر ایشان دین  
 وقت پنجاه سال چون بیعت حضرت ایشان شهرت یابد افواج مدینه بکه روند و ابدال باو  
 شام عراق و یمن در خدمت شریف حاضر شوند و افواج بسیار از عرب فرا می آید و حضرت ایشان  
 خزانه را که پیش در که معظه یعنی کعبه مدفون است و آنرا رتاج الکعبه میگویند بر آورده در مسلمانان  
 تقسیم کنند چون این خبر در مسلمانان منتشر شود یک شخص از اهل خراسان که متقدم شکر دی  
 بروی مکتوب نام باشد با فوج کثیر قصد مد حضرت ایشان نماید و در راه جمعی کثیره را از نصاری  
 و بدینان صاف سازد و همان سیفانی که عدو اهل بیت است و جدا دوی از قوم بکلب  
 است فوج حضرت امام علیه السلام بفرساید چون این فوج در صحرائی مابین مکه و مدینه برسد  
 و این کوه منزل کند اولی و آخر همه خفت شدند و در زمین فروروند و در آخرت موافق اعمال و  
 عقیده خود محسوس شوند و از آنجا پیچید و نیک نجات نیابد مگر دو کس یکی این خبر را بحضرت امام  
 علیه السلام رساند و دیگر سیفانی نصاری از هر طرف در جمع افواج کوشش نمایند و از ملک خود  
 و از مردم مردم بفرم جنگ ایشان بیایند و شکر نصاری هشتاد و شان دشته باشند و بر سر نشان  
 و دوازده هزار کس حضرت امام نیز از مکه معظه کوچ فرموده مدینه منوره برسند و ازینجا زیارت بنیاب  
 نبوت کرده یومی شام روانه شوند و از اینجا تا شهر دمشق برسند که از طرف ثانی فوج نصاری

ظهور مهدی علیه السلام در میان کمال حضرت امام علیه السلام



در مقابل در آید فوج حضرت امام علیه السلام سه فرقه شوند فرقه باشد که بخوف فرنگیان رو  
نظر آرند و از لشکر آنجناب جدا شده متفرق گردند و حق تعالی توبه ایشان اصلاً قبول نفرماید و  
جمعی که همراه ایشان باشند بعضی شهید شوند و بدرجه شهیدان بدر و اُحد برسند و جمعی نمانند  
تا بوقت فتنه عافیت و مأمون عاقبت گردند و هیچگاه گرفتار فتنه و ضلالت  
نشوند پس حضرت امام علیه السلام بقیان نصاری لشکر را بیاوراند و جمع کثیر مسلمانان بتیمیه  
شوند که بی فتنه باز گردند پس همه جماعت شهید شوند و حضرت امام علیه السلام با جمیع قلیل  
بشکر باز آیند و صبح ثانی باز جمع کثیر متمیه شوند که بی فتنه باز گردند و همراه حضرت امام علیه السلام  
داد جو فردی بدیند و بدرجه شهادت برسند و حضرت امام علیه السلام وقت شام با جمیع قلیل  
باز بنجیمه ماعاودت فرمایند و روز سیوم بخیان جمع کثیر بهین قسم و شرف در رکاب آنجناب  
متوجه کارزار شوند و بدرجات عالی شهادت کاسیاب شوند و حضرت امام علیه السلام باز با جمیع  
قلیل بنجیمه مارجوع فرمایند و روز چهارم جمع قلیل که برای محافظت بنجیمه و بنگاه میمانند همراه  
آنجناب برآمده جنگ نمایند این روز حق تعالی فتح کامل عطا فرماید و جمیع نصاری چندانی قتل  
شوند که بومی ماست در دماغ باقی ماندگان ایشان باقی نماند بدلت قتل تمام گردند و بر ایشان  
شوند و جمیع کثیر از ایشان در تعاقب بودی عدم جهنم روند بعد ازین ستم حضرت امام علیه السلام  
انعام بی شمار بر دلوران این کارزار ممت فرمایند امام دوم را بسبب کثرت تقویین پیغمبر  
بابان مال و دولت نباشد چه بسا خاندان ما و قبیله ما باشد که از صد کسی یکی بماند بعد ازین حضرت  
امام علیه السلام ببند و لبست بلاد اسلام و سرانجام و انتظام و ادای حقوق انام بردارند و از هر طرف  
عساکر افواج ظفر امواج روانه سازند و تقسیم خزان بے حساب بهر دو دست انعام فرمایند و خود  
بعد فراغ ازین مهمات متوجه ستم قسطنطنیه شوند چون آنجناب برکناره دریا روم رسند جماعت  
بنو اسحاق را که همقام و هزار تن باشند بر شیهه سوار کرده بر سر استخلاص این شهر که اکنون مستول  
نام دارد معین فرمایند چون این جماعت مقابل فسیل شهر شوند به تکبیر و آواز برآیند و با مقابل  
آن شهر بد نام الهی منهدم گردد و مسلمانان حمله آورده در شهر در آیند و کفار را بکشند و ملک  
بقاعده عدل و حسان ببند و لبست نمایند از ابتدای بیعت حضرت امام علیه السلام تا این فتح مشر  
هفت سال گذشته باشد حضرت امام علیه السلام در همین بند و لبست باشند که خبری مشهور  
شود چه شمس اید که در جال برآمده برخاندان ما و شافتنه و آشوب و درآمد حضرت امام علیه السلام

فوج قسطنطنیه  
فنا



نتواند و از آنجا قصد مدینه منوره کند و در آن ایام مدینه منوره را هفت دروازه باشند حق تعالی  
 بر هر دروازه دو فرشته بفریاد که بشنید و علم کرده استاده باشند و فوج دجال اذ بد به و رب  
 او را در شبهه اندهند و درین وقت مدینه منوره را سه بار زلزله روی دهد هر کسی که در دل عقیده  
 بد و نفاق داشته باشد بخوف زلزله از شهر بیرون آید و در شهر دجال گرفتار شده با او ملحق  
 گردد و نیز درین وقت در مدینه منوره بزرگی باشند در کمال جوانی که برای مناظره دجال بیرون  
 روند چون نزدیک لشکر او برسند از مردم بپرسند که دجال کجاست مردم او این سخن را  
 گستاخی دیده قصد قتل ایشان نمایند جمعی دیگر از لشکر مانع شوند و ایامی داند که در کمال  
 ما و مانع کرده است از آنکه بجهل حکم او بچسبند آنکشی پس آن مردم رفته پیش دجال ظاهر سازند که  
 شخصی است گستاخ که در حضور بار میخورد دجال ایشان را پیش خود طلب نماید چون وی را بینند  
 بگویند که من تباشیرنا حتم که تو همان دجال ملعون هستی که پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم ما را از احوال  
 تو خبر داده اند و حقیقت کلمات و بطلان تو بیان فرموده اند و دجال چشم آید و بگوید که ای پادشاه  
 و بفرق ایشان نهاد بکشند تا آنکه دوباره سازد و هر دو باره جدا نموده است و چپ بنیاد زند  
 و خود در میان هر دو باره بگذرد بعد از آن التفات بامرا خود نماید و بگوید که من این مرده زنده  
 نمایم شما را سخندانی من یقین کامل حاصل شود و شبیه بر طرف گردد و اینها جواب دهند که ما اکنون  
 هم شبیه نایم و اگر چنین گردد یقین با قوی تر گردد پس هر دو باره را با هم جمع کند و بگوید که  
 زنده شو پس بار آورده الهی زنده شوند و بگویند که اکنون مرا یقین کامل شد که همان دجال ملعون  
 هستی که پیغمبر با صلی الله علیه و سلم حقیقت تو بیان فرموده اند و دجال باز بر سر غضب آمده بگوید که  
 این ابر زمین بیدارند و فرج کنند مردم او هر چند کار در حلق ایشان برانند هیچ ضررت رساند  
 پس دجال خجل گشته ایشان را در دوزخ خود که ذکرش سابق گذشت اندازد و حق تعالی آن را  
 در حق ایشان بر دوسلام گرداند و بعد از این بر زنده کردن هیچ مرده قدرت نیابد و از آنجا  
 قصد ملک شام کند چون قریب دمشق رسد حضرت امام مهدی علیه السلام در دمشق رسید باشند  
 و سامان جنگ کرده باشند و تبعیه لشکر و تقسیم سیمینه و سیره و تقسیم سباب حرب مشغول بودند  
 و این اثنا می نمودن اذان نماز عصر بگوید مردم در تیار می نماز باشند در آن حال حضرت  
 عیسی علی نبینا و علیه السلام از جانب آسمان برکت و فرشته تمکین فرموده بر ناره شرقی حاضر شد  
 و فرمود و از آنجا آواز دهند که ای نروبان بیا زید پس مردم حاکم آید و حضرت عیسی علیه السلام

این حدیث از  
 کتابهای معتبره  
 است

در کتاب حضرت عیسی علیه السلام  
 در آنجا که فرموده است

از راه نزد بان فرود آیند و با حضرت امام مهدی علیه اسلام ملاقات کنند و حضرت امام علیه السلام  
تواضع پیش آیند و گویند که یابنی خدا پیش روید و امامت بکنید حضرت عیسی علیه اسلام بگویند  
که امامت شما بکنید زیرا که بعضی شما بر بعضی امام هستند و این تکریم حضرت حق تعالی است این است  
پس حضرت امام علیه السلام نماز گذارند و حضرت عیسی علیه اسلام اقتدا نمایند و بعد از فراغ حضرت امام بگویند  
یابنی خدا اکنون راستگی لشکر بدست شماست بهر نوع که خواهید ترتیب بکنید حضرت عیسی علیه اسلام  
فرمانید بلکه جنگ بدست شماست منم محض بر قتل دجال آمده ام که دشمن او بدست من مقتول  
پس چون شب بگذرد صبح آشکار شود و حضرت امام علیه السلام با لشکر برای جنگ بر آیند و حضرت عیسی  
علیه السلام فرمانده سپ برای من بیاید و نیزه بدست من بدید تا بر این کافور علم نایم پس حضرت  
عیسی علیه السلام بقصد حمله از لشکر بر آیند و مسلمانان بر لشکر دجال یورش نمایند مقتله عظیم  
در میان آید و آنوقت خاصیت نفس غیوی حیوان باشد که نفس ایشان برابر نظر ایشان برسد  
و هر کافر یک نفس ایشان با و برسد مضمحل شود و دفن گردد پس دجال از مقابل ایشان بگریزد و  
ایشان تعاقب او نمایند تا بکافی رسند که کافران نام دارد و او را دریابند و بزخم سنان کاز او  
بردارند و خون او بر دم نمایند و گویند اگر عجلت در کشتن او نمی کردند او از نفس ایشان خود گذاخته  
میشد چنانکه ملک در آب و لشکر سلام در قتل لشکر دجال مشغول شود و یهودیان لشکرش را بیچ پناه  
نباشند بحدیکه اگر در شب سنگ یا درختی یهودی پنهان شود آن سنگ درخت آواز دهد که  
ای بنده خدا اینک این یهودی ای پس بگیر و بکش مگر درخت غرقه که او حمایت یهود خواهد کرد  
و اظهار ایشان نخواهد نمود و مقام دجال بر روی زمین درین شهر و فساد تا چهل روز خواهد بود  
یک روز برابر یک سال و یک روز برابر یکماه و یک روز برابر یک هفته و باین روزها برابر روزهای  
معتاد و در بعضی روایات بنظر در آمده که این درازای روزها نیز نابرابر است چرا که دجال خواهد بود  
که آن ملعون حصص شش خواهد خواست و حق تعالی بقدرت کامل خود مجبوس خواهد داشت صحاب  
از جناب نبوت صلی الله علیه و سلم پرسیدند که در روزیکه برابر یک سال باشد نماز بکند و زده ادا نماید  
یا نماز یک سال فرموده باندازه و تخمین نماز یک سال ادا نماید شیخ محی الدین ابن عربی که از  
محققان اهل کشف اند نوشته اند که تصویر این روز چنان دریافت می آید که آسمان از غلظت  
از هر جانب محیط باشد و روشنی ضعیف که در چنین روز می باشد بتاریکی محض مبدل شود  
در قرص آفتاب نایان گردد پس مردم بحکم شرع قدیم به تخمین و اندازه وقت مکلف باشند و علم

بعد از انقضای مبعده در جال حضرت امام مهدی و حضرت عیسی علیه السلام در آن بلاد سیر فرمایند و بلا کشیدگان جال را بپایان در جات ایشان عند الله تسلی دهند و نقصانهای دنیوی ایشان را بغضایات الطاف تدارک کنند و حضرت عیسی علیه السلام حکم قتل خضر رشکستن جلیلیا و قبول آنکه جزای آن کفار و تکلیف همه بقبول اسلام بیان فرمایند بعون و کفایت الهی در جمیع بلاد اسلام هیچ کافر نماند و تمام زمین با نوار عدالت حضرت امام مهدی علیه السلام نمود گردد و هیچ ظلم و فساد برکنده شود و همه مردمان سرگرم طاعت و عبادت باشند و مدت خلافت ایشان هشت سال باشد یا هشت سال باشد و ظاهر نیست که هشت سال با فراغت است و سال هشتم در تدبیر جنگ و جدال با جال سال نهم با مصاحبت حضرت یحیی علیه السلام باین حساب عمر مبارک ایشان چهل و نه سال می شود و درین اثنا حضرت امام مهدی علیه السلام بر جنت حق پیوسته شوند و حضرت عیسی علیه السلام بر ایشان نماز گذارند و دفن سازند و بعد ازین جمیع مهبات و در حق و قیوم امور بدست حضرت عیسی علیه السلام مسلم شود و عالم در حالت نیک باشد و درین اثنا ای از جناب الهی ایشان وحی رسد که من بندگان از بنده ای خود می آرم که هیچ کس را با ایشان دست تعاون نمی خیزد پس بندگان مخلص مراد را که به طور بنیاد به حضرت عیسی علیه السلام در قلعه که حالا بکو به طور قائم است نزول فرمایند و جمیع اسباب حرب و فتنه بر دهنست نمایند و درین اثنا اقوام با جوج و ماجوج سد کنند و راه شکسته بیرون آیند و مثل مور و غنای هر طرف هجوم آرند و بجز قلعه حصین از دست ایشان را نباشد و درین وفات هیچ بابک نکنند اینها بنی آدم اند از اولاد دیاقت بر حضرت نوح علیه السلام ملک ایشان در اقصای بلاد شمال بیرون از هفت اقلیم جانب شمال ایشان دریای شوره است که آب بسبب شدت بر دهن جهان غلظت دارد که اگر کشتی در آن ممکن نیست و از شرق و غرب ایشان دو عظیم اندکی باقی بماند و دیوار که راه بر آمدن و فرود آمدن ندارد و بر لب دریا رستماند و بطرف جنوب ایشان اثبته است بهر نزدیکی می شوند چنانکه در میان ایشان فاصله قلیل مانده بود و سکندره و اقرعین آن را بدیوار آهنی که بلندش تا قلعه هر دو کوه و غلظت شست ذرع است بند کرده پس این چنان همیشه در روز بکافتن شکستن آن مشغول میشوند اما حق تعالی بعد از خود شبانه بدستور اول دست میگردد و مدت جناب نبوت بقدر میانه حلقه دو انگشت یعنی بر انگشت و شهادت انگشت خسته افتاده بود و لیکن هنوز باقی نمانده رسیده که آدم تواند بر آمد از روز این دیوار شکسته گردد و اینها بیرون آیند و کثرت ایشان بعدی است که جمعی اول ایشان

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم  
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم هدى للناس كافة

بسیحیه طبری چون برسند انباش انوش کنند و خشک سازند و بحیره طبری چیده است در  
طبرستان مربع است هر طرف او بقدر هفت کرده و یا فاده کرده انباش بسیار عقیق است چون  
جمع آخرین ایشان برسند بگویند شاید که در وقتی در اینجا آب بوده باشد و همین کثرت انواع  
علم از قتل و دینیت و اسروبی ناموسی و تغذیات شدید و آدم خوری و غیر آن مشغول باشد همین  
صفت در ملک شام در آیند چون آنجا برسند بگویند که در زمین کسی را نگذاشته ایم بیاید ما خفت  
انما از این بکشیم باین اراده تیرا جانباً همان برانند و حق تعالی آن تیر را از رنگ خون آلوده و پس  
انما از چون کعبه کند خوش شوند که حالا غیر ما هیچ کس باقی نیست و درین فتنه علیه حضرت عیسی  
علیه السلام نگی کند سجده مگر ما و پسند و نار بار زد پس حضرت عیسی بدعای برخیزند و اصحاب ایشان  
در پیر ایشان آئین گویند پس حق تعالی باری که آنرا در عربی لغت گویند و آن دانه است که در  
دیا در گردن پیش برآید و در اندک مدت بایستو طاعون هلاک سازد پس این گروه باین  
مرض در یک شب همه میزند و حضرت عیسی علیه السلام چون از غیضی آگاه شوند در دوازده قلعه است  
مردم را با جمعی تحسین حال بفرستند و البیب تعض جنبهائی ایشان مردم را زنگی کند رشود  
برای دفع این آید باز حضرت عیسی علیه السلام بدعا مشغول شوند و اصحاب ایشان آئین باین  
پس حق تعالی بآنان پهنه دراز گردن و دراز جنبه بفرستند که آنرا در عربی مخفا بگویند پس  
آن جانوران بعضی ایشان اسبوزند و بعضی دیگر را در جزایر و در آب دریای شوره بیگانه و  
دفع خون و زرد آب ایشان بآنان عظیم سلسله سر بکشد نازل شود تا چهل روز که هیچ مکان بخت  
و خام و هیچ خرگاه جنس و پیش بچکیدن نماند و این باران بسبب نور برکات کثرت و کلامی  
رویندگی باگرد سجده که از یک آنار و از شیر یک بر اهل کعبه سیر شوند و آسمانی شود بدینکه  
زندگان آرزوی مردگان و بر روی زمین غیر اهل ایمان نماند و کینه و عداوت از دلها  
برخیزد و همه مصروف احسان و طاعت شوند و درندگان و ماران مردم را ایذا نهند و  
کمان و غلافهای شمشیر یا جوع و حاجت تا چند سال برای سوزن مردم بکار آیند و این حالت  
تا هفت سال بر وجه کمال باشد و بعد آن با وجود غلبه خیرات و طاعت لوازم بشریت و قیامت  
اندک اندک ظهور کند و اینهمه در عهد مبارک حضرت عیسی بوقوع آید و مقام حضرت عیسی  
در دنیا چهل سال باشد و ایشان نکاح کنند و فرزندان ایشان متولد شود و بعد این مدت حضرت  
عیسی علیه السلام سفر آخرت گویند و در روضه مطهره منوره حضرت پیغمبر مصلی الله علیه و سلم دفن



و بعد از آن خلیفه ایشان شود مردمی از ملک بمن از قبیله تختان که نام او جباه باشد  
 بر طریقه صالحه عاده سلطنت نماید و بعد از و چند بادشاه دیگر پیدا شوند و مردم رسوم کفر و  
 جمل شائع و علم کمتر شود و درین اثنا یکی مکان در ملک مشرق و یک مکان در ملک مغرب  
 خفت شود و در زمین فرو رود و الفرقه از منکران تقدیر باشد و نیز درین ایام دغان عظیم  
 در آن مکان نمودار شود و برین فواید مردم را تنگ سازد و مومنان را زکام و سنگی دماغ و  
 آواز و کدورت حواس لاحق شود و منافقین و کاذبان را بهوشی پدید آید بعضی در یک روز و بعضی  
 در دو روز و بعضی در سه روز با فاقه آیند تا چهل روز دغان بماند و بعد از آن آسمان صاف  
 شود و نیز در همین اثنا می در راه ذی الحجه بعد از نیم الخشب دراز گردد و بعد یک ساعت  
 دل شوند و بچه گان از خواب برخیزند و مواسی برای چراگاه شور کنند و سرگز صبح نشوند تا  
 مردمان از محبت و قلع بقرار شوند و ناله و زاری آغاز کنند و توبه نمایند چون درازی این  
 شب بقدر سه چهار شب سد مردم در اضطراب باشند تا گاه قرص آفتاب بانور قلیل شکل  
 کوفت قرار جانب مغرب طلوع کند در آن وقت هیچ کس نباشد مگر یوحنا بنبت عیسی ثانی  
 اتر کند لیکن بوقت طلوع آفتاب از مغرب در دایره توبه که تقیاد سال راه عرض دارد  
 همیشه کشاده می ماند و در طرف مغرب ست بند شود پس توبه کسی قبول نشود و دنیا بان  
 کسی قبول نشود چون آفتاب از با ن طرف مغرب چندان مرتفع شود که بوقت چاشت بیز  
 بکمال آبی میل یافت کند و بدست مغرب شود بعد از هر روز از طرف مشرق بانور و روشن  
 بمقام و بر آمده باشد روز دوم که آن مردم در آن میان باشد که صفای که جانب است  
 مشرقی کعبه است بزرگه شمس و از آنجا جانور را در شکل بگردانند و ساق بکبار و ملک بمن  
 و یکبار در ملک بنجر جبهه هلاز او در افواه عوام افتاده باشد لیکن بزودی غائب شده باشد  
 و این مرتبه سیوم تمامی صورت خود آشکارا شود و در شکل او شایسته هفت جانور است و در  
 همچو چهره آدمی و پایش چون پای شتر و گردنش بایال چون ایال است و دمش چون دم  
 گاو و قفلش چون کفل آمو و شلخ مایش چون شلخ های گوزن و دست مایش چون  
 دستهای بوزینه و بفصاحت گویند باشد و یک دست او عصا گشت موسی علیه السلام در دست  
 دوم خاتم حضرت سلیمان علیه السلام و در جمیع بلاد میر کند سرعت تمام که هیچ جوانیده  
 نتواندش یافت و هیچ گزیننده از دست او رای نیابد و هیچ چرنده از دست او پناه نبرد

و بعد از آن خلیفه ایشان شود مردمی از ملک بمن از قبیله تختان که نام او جباه باشد  
 بر طریقه صالحه عاده سلطنت نماید و بعد از و چند بادشاه دیگر پیدا شوند و مردم رسوم کفر و  
 جمل شائع و علم کمتر شود و درین اثنا یکی مکان در ملک مشرق و یک مکان در ملک مغرب  
 خفت شود و در زمین فرو رود و الفرقه از منکران تقدیر باشد و نیز درین ایام دغان عظیم  
 در آن مکان نمودار شود و برین فواید مردم را تنگ سازد و مومنان را زکام و سنگی دماغ و  
 آواز و کدورت حواس لاحق شود و منافقین و کاذبان را بهوشی پدید آید بعضی در یک روز و بعضی  
 در دو روز و بعضی در سه روز با فاقه آیند تا چهل روز دغان بماند و بعد از آن آسمان صاف  
 شود و نیز در همین اثنا می در راه ذی الحجه بعد از نیم الخشب دراز گردد و بعد یک ساعت  
 دل شوند و بچه گان از خواب برخیزند و مواسی برای چراگاه شور کنند و سرگز صبح نشوند تا  
 مردمان از محبت و قلع بقرار شوند و ناله و زاری آغاز کنند و توبه نمایند چون درازی این  
 شب بقدر سه چهار شب سد مردم در اضطراب باشند تا گاه قرص آفتاب بانور قلیل شکل  
 کوفت قرار جانب مغرب طلوع کند در آن وقت هیچ کس نباشد مگر یوحنا بنبت عیسی ثانی  
 اتر کند لیکن بوقت طلوع آفتاب از مغرب در دایره توبه که تقیاد سال راه عرض دارد  
 همیشه کشاده می ماند و در طرف مغرب ست بند شود پس توبه کسی قبول نشود و دنیا بان  
 کسی قبول نشود چون آفتاب از با ن طرف مغرب چندان مرتفع شود که بوقت چاشت بیز  
 بکمال آبی میل یافت کند و بدست مغرب شود بعد از هر روز از طرف مشرق بانور و روشن  
 بمقام و بر آمده باشد روز دوم که آن مردم در آن میان باشد که صفای که جانب است  
 مشرقی کعبه است بزرگه شمس و از آنجا جانور را در شکل بگردانند و ساق بکبار و ملک بمن  
 و یکبار در ملک بنجر جبهه هلاز او در افواه عوام افتاده باشد لیکن بزودی غائب شده باشد  
 و این مرتبه سیوم تمامی صورت خود آشکارا شود و در شکل او شایسته هفت جانور است و در  
 همچو چهره آدمی و پایش چون پای شتر و گردنش بایال چون ایال است و دمش چون دم  
 گاو و قفلش چون کفل آمو و شلخ مایش چون شلخ های گوزن و دست مایش چون  
 دستهای بوزینه و بفصاحت گویند باشد و یک دست او عصا گشت موسی علیه السلام در دست  
 دوم خاتم حضرت سلیمان علیه السلام و در جمیع بلاد میر کند سرعت تمام که هیچ جوانیده  
 نتواندش یافت و هیچ گزیننده از دست او رای نیابد و هیچ چرنده از دست او پناه نبرد

و بعد از آن خلیفه ایشان شود مردمی از ملک بمن از قبیله تختان که نام او جباه باشد  
 بر طریقه صالحه عاده سلطنت نماید و بعد از و چند بادشاه دیگر پیدا شوند و مردم رسوم کفر و  
 جمل شائع و علم کمتر شود و درین اثنا یکی مکان در ملک مشرق و یک مکان در ملک مغرب  
 خفت شود و در زمین فرو رود و الفرقه از منکران تقدیر باشد و نیز درین ایام دغان عظیم  
 در آن مکان نمودار شود و برین فواید مردم را تنگ سازد و مومنان را زکام و سنگی دماغ و  
 آواز و کدورت حواس لاحق شود و منافقین و کاذبان را بهوشی پدید آید بعضی در یک روز و بعضی  
 در دو روز و بعضی در سه روز با فاقه آیند تا چهل روز دغان بماند و بعد از آن آسمان صاف  
 شود و نیز در همین اثنا می در راه ذی الحجه بعد از نیم الخشب دراز گردد و بعد یک ساعت  
 دل شوند و بچه گان از خواب برخیزند و مواسی برای چراگاه شور کنند و سرگز صبح نشوند تا  
 مردمان از محبت و قلع بقرار شوند و ناله و زاری آغاز کنند و توبه نمایند چون درازی این  
 شب بقدر سه چهار شب سد مردم در اضطراب باشند تا گاه قرص آفتاب بانور قلیل شکل  
 کوفت قرار جانب مغرب طلوع کند در آن وقت هیچ کس نباشد مگر یوحنا بنبت عیسی ثانی  
 اتر کند لیکن بوقت طلوع آفتاب از مغرب در دایره توبه که تقیاد سال راه عرض دارد  
 همیشه کشاده می ماند و در طرف مغرب ست بند شود پس توبه کسی قبول نشود و دنیا بان  
 کسی قبول نشود چون آفتاب از با ن طرف مغرب چندان مرتفع شود که بوقت چاشت بیز  
 بکمال آبی میل یافت کند و بدست مغرب شود بعد از هر روز از طرف مشرق بانور و روشن  
 بمقام و بر آمده باشد روز دوم که آن مردم در آن میان باشد که صفای که جانب است  
 مشرقی کعبه است بزرگه شمس و از آنجا جانور را در شکل بگردانند و ساق بکبار و ملک بمن  
 و یکبار در ملک بنجر جبهه هلاز او در افواه عوام افتاده باشد لیکن بزودی غائب شده باشد  
 و این مرتبه سیوم تمامی صورت خود آشکارا شود و در شکل او شایسته هفت جانور است و در  
 همچو چهره آدمی و پایش چون پای شتر و گردنش بایال چون ایال است و دمش چون دم  
 گاو و قفلش چون کفل آمو و شلخ مایش چون شلخ های گوزن و دست مایش چون  
 دستهای بوزینه و بفصاحت گویند باشد و یک دست او عصا گشت موسی علیه السلام در دست  
 دوم خاتم حضرت سلیمان علیه السلام و در جمیع بلاد میر کند سرعت تمام که هیچ جوانیده  
 نتواندش یافت و هیچ گزیننده از دست او رای نیابد و هیچ چرنده از دست او پناه نبرد



علامت قرب قیامت است و اول علامات قیامت قیامت بعد ازین سه چهار سال مردم بخلت تمام مشغول باشند و لغت های دنیا از باران و رزق و اموال و شهوت فراوان باشند که ناگاه روز جمعه که هم روز عاشورا باشد بعد از روشنایی صبح مردم برخیزند و هر یکی بکار خود مشغول باشد کسی بخرد و فروخت و کسی بجمع موادی و کسی بصفای کردن آبنوش موادی و کسی بنهیا کردن اسباب بختن طعام و بختن بهر کاری مشغول باشند که ناگهان آوازی باریک دراز در گوش مردم افتد که این نغمه تصور باشد و مردم هر طرف در شیدن آن مکان باشند و همه متحیر باشند که این چه آوازیست و از کجاست پس آن آواز سخت شدن گیر و تا آنکه مثل آواز رعد و صاعقه شود پس مردم حول عظیم و قلق پیدا شود چون شدت مام نماید مردم از حوال و ترس مردم گیرند و در زمین زلزله افتد و مردم از خانه ها بجا بر آیند و جانوران وحشی میت خورده بوی مردم گر آیند و زمین جابجاشق شود و آب دریاها در موج آید و سبب شکستن کنارها هر طرف متفرق شود و کشت خشک شود و کوهها و اثاث بسبب تپش متفتت شوند و پشت در زمین بادها از جای خود و مثل ریگ بپزند و در جوف آسمان وزمین این ریگها و غبارها و ابرها و بادها هر طرف بدوند و جهان تیره گردد و آن آواز ساعت بساعت در شدت باشد و آنکه با آواز سخت بول ناگهانها بشنود و ستاره ها فروزیند و باره باره شوند و در مجامعی این حال مردم در هول موت باشند و یکی بی دیگری بمیرد که آن زمان ملک الموت بر قبض روح البکیس متوجه شود و این ملعون از جای سجای گریزان شود و ملائکه بگریزائی میزنند و او را گرفته نعلطانند و نزع روح نمایند و هر قدر الم داند که برای مجموع افراد بنی آدم گذشته است بروی قنبا بگذرد و بعد از آنها نفعی که بقوت یکدم تماشش ماه باشد که نه آسمان باشد نه زمین نه ستاره نه کوه نه دریا نه چیزی همه نیست نابود شوند و ملائکه هم بمیرند و گویند که هشت چیز از خاکل مستثنی هستند عرش و کرسی و قلم و پشت و دوزخ و آتش و باران و ارجح بر این شش است و یهوشی اندک از عذاب قبر هم دارند و بقول بعضی این هشت چیز را نیز یک لحظه قنا و عدم هست بالجمد بعد تمامی فنا که غیر ذات حق تعالی نماند و بسیار عزت جل شانیه فرماید که کجا اند بادشاهان و کجا اند دعوی کنندگان سلطنت و کجاست امروزیادشاهی و باز خود جواب فرماید که خدا ایضا قهار است پس غنی ملوک و اعیان هفت حرف باشد بعد مدتی که غیر او نمیدانند باز از سر نو بیاورد و از ایشان و آسمان و زمین و ملائکه و پدید سازد و زمین بخوی باشد که در آمارت و جدود

[illegible]

اما کان و نباتات و کوه ها و دریا ها هیچ نباشد و از هر جا که زنده کردن کسی منظور است محبوب  
 او را هم بجا نهند و دیگر اجزای او را که در ترکیب او داخل کردن است متصل بآن عجب ذنب  
 نهند و عجب ذنب آخر استخوان است که از طرف پشت تا شستن گاه میرسد و این استخوان هم  
 تمام نیست بلکه جزئی است از آن که شود و عید پیش استخوانها از دست این جزو الما که حکم الهی از  
 تفرقه و جمیع آفات نگاه میدارند و بوسیدگی و سوختگی با و راه نمی یابد و بعد جمیع در ترکیب اجزای  
 حق تعالی از زیر عرش بقدرت کامله خود باران بفرستد که در وقت منی مردان باشد پس  
 اجزاء هر یک از آنچه مناسب است از صورت ها گوست و پوست و رگ و پله و استخوان و مغز بخشد  
 بعد تنوید قالب با مجموعه ارواح در صورت داخل فرماید و حضرت اسرافیل امر فرماید که بقوت تمام  
 دمی بر آنها بزند و خود نداده که قسم بغزت و جلالت من که هیچ روح از قالبی دخط نکند و چون  
 رفتن جانور با شیان خود در آید آن خود در آید و در صورت روح است بعد دار و روح پس از آن  
 سال مورد از سوراخهای صورت بر آید و در بدن خود در آید و بعد از آن بقوت نفخ اسرافیل  
 بر آید متعلق با جسام شوند و زنده گردند و باز بقوت همان نفخ صورت زمین با بنگا فود و مرده ها از گور  
 بر آید و نسبت او از افغان و خیزان بدوند و میگویند این نفخ صورت در جای واقع شود که متعلقه  
 بیت المقدس آنجا است در میان نفخ اول و نفخ ثانی جهل سیال فاصله است بر خاستن مردم از  
 قبور موافق شکل ولادت انسان که از شکم مادر باشد برهنه تن و برهنه پای و بی ختنه دلی و لیس  
 و بروت باشد با موی سر گر آنکه بی دندان نباشند اما روایت اولی قوی تر و مشهور است  
 و بچکان و جوانان و پیران تمام عمر خود بر خیزند و کوران و گنگان و کران و لنگان و  
 جامانندگان و دست بریدگان سلیم الاعضاء باشند و اول کسی که زنده شود خاتم النبیین  
 صلی الله علیه و سلم باشند متصل ایشان حضرت مسیح و بعد از آن اینها جابجا و بعد از آن  
 صدیقین و شهداء و صالحین و بعد از آن عوام مومنین و بعد از آن فاسق و کفار در اندک  
 مهلت بر خیزند و حضرت ابوبکر و عمر و در میان حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و سلم و حضرت مسیح  
 باشند پس امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم با آنجناب است هر غمیر با غمیر خود فراموشند و از شدت  
 هول بر دها میمانند و نظری آسمان باشد و هیچ یک از انفات بشر نگاه دیگری نکند و اگر بکند مانند  
 بچکان از دایمه شهوت خالی باشد چون مردم همه جابجا قرار گیرند آفتاب نزدیک کرده شود گوی  
 بر یک میل باشد و از طرف آسمان بروق و ناطفه و اصوات مالمه متواتر بشنوند و بسبب گرسی

و در این کتاب  
 در بیان  
 خلق  
 و در بیان  
 خلق  
 و در بیان  
 خلق

و در این کتاب  
 در بیان  
 خلق  
 و در بیان  
 خلق  
 و در بیان  
 خلق



[illegible]

در روز عید الطعمه گوناگون بخته روبروی سبها گذارشته و در دایمی خانه مقفل کرده و بزمیت و تکلف تمام بصحرا برآمدند و حضرت ابراهیم علیه السلام گفتند که شما نیز همراه ما بیایید حضرت ابراهیم سلام را نظر کردند و گفتند که مرا باریست داین یک ایهام کذب بود و دوم آنکه حضرت ایشان بعد خالی شدن شهر در دایمی مقفل خانه را گشاده و تبر بدست گرفته بابتها گفتند که این نعمتهایی لایذی جرائمی خورد چون اینها جواب ندادند گفتند چه با ما سخن نیکو میدی چون بیهم جواب ندادند ایشان سایر بندگان را شکسته و یک بخت کلان را گوش دینی بریده و تبر را بر گردن او گذارشته و در رانند کرده و مقفل ساخته خانه خود آمده و نشستند چون کافران باز آمدند و در دست خانه را گشادند این حالت دیدند و لها سوخته و جاها با آتش غضب فروخته و تحقیق افتادند که اگر این کیست بعضی مردم که ندمت بتان سابق از زبان حضرت ابراهیم شنیده بودند گفتند یک جهان ابراهیم نامی را شنیده بودیم که ایشان را به بدی یاد میکرد داین کار بجز روی کسی نتواند کرد پس حضرت ابراهیم را حاضر ساختند و پرسیدند مگر تا این کار کرده اید ایشان گفتند که ببنید تبر بدست کلان ترست همون بنا بر خشم و غضب دیگران را شکسته است ازین مجروحان سوال کنید تا خود بیان نمایند این ایهام کذب بار دوم بود و سوم آنکه چون حضرت ابراهیم شهم خود را گذارشته پیش عم خود در سحران رفت و در اینجا بد خترم خود حضرت ساره نکاح کردند و ازین جانب سبب مخالفت دین از عم خود جدا شده هجرت نمودند و از شامی راه بمصر رسیدند در شهر مصر با دشاهی جبار بود که هر زن صاحب جمال که می دیدند میکرد اگر همراه شوهرش می بود مدعی شناخته می گشت و اگر و ارث دیگری می بود او را بجزئی داده راضی میکرد که گویا به نکاح من داوی چون حضرت ابراهیم علیه السلام در آنجا رسیدند و این ماجرا شنیدند متحیر شدند ناگهان مردم آن ظالم انده پرسیدند که این زن با تو به علقه دارد و ایشان فرمودند که این خواهر من است زیرا که بنت العم بودند و از روی دین حکم آنرا اندامیون اخوة با هم اخوة دینی داشتند و همین سخن حضرت ساره را تعلیم فرمودند که اگر کسی از شما پرسد که این مرد کیست بگویند که برادر من است این ایهام کذب سوم بود و مختصر قصه اینست که مردم ظالم چون حضرت ساره را برزدند حضرت ابراهیم علیه السلام بدعار و ابی و در نماز ایستادند و حق تعالی همه دیوارهای حائل را از نظر حضرت ابراهیم علیه السلام محو ساخت چنانچه حضرت ساره بهم محط از نظر ایشان غایب نشد پس مردم حضرت ساره را بدیدگان او

١٠

4

وہابیہ

اعلیٰ درجہ

اسماء بنت ابی بکر

فعلت هذا يا  
اهل مصر

سورہ انفج

سید محمد

لا والله

4

ایں مضمون

١٢٠

۱۰

مستطیل

بسم الله الرحمن الرحيم



نشاندند و آن ظالم آنده سته باز نیت فساد با ایشان نمود هر بار از بند شدن فضل و دست یابی  
زبون قریب برگ شد و از ایشان توبه میکرد و دو عاقل را می خود میخواست و بد عاقلی ایشان ظلم  
میشد آخر کار مردم خود را طلبیده گفت که این زن ساحره است زود این اسیرید حضرت با جرات  
با ایشان بخجید و سلامت پیش حضرت ابراهیم علیه السلام رسانید و ایشان انگشت ناپسند کرد  
ملک شام رفتند و سکونت کردند تمام شد قصه سته کذب آدم بر احوال شفاعت که چون مردم بخت  
موسیقی آیند گویند که یا موسی شما اید که حق تعالی با شما بواسطه کلام کرده شما کتاب توبت خود نوشته  
داد برای ما و بروی حق عز و علی شفاعت کنید ایشان گویند که حق تعالی امروز جهان خشم ناک  
که گاهی خیابان نبوده است و گاهی نخوابد بود و از دست من قتل قطعی بے اذن بوقوع آمده از  
سوا خنده آن ترسام طافت شفاعت ندارم پیش عیسی علیه السلام بن مریم بروید پس مردم  
پیش حضرت عیسی علیه السلام آیند و گویند که یا عیسی حق تعالی شمار را روح فاضل و مکرر خود خوانده  
است در لوح الامین از رفیق شما ساخته است و آیات بنیات شما اعطا کرده امروز برای شما شفاعت  
کنند که ازین هول و بلا ما را نجات دهد ایشان گویند که حق تعالی تا امروز آنچنان بر خشم است  
که گاهی نبوده است و گاهی نخوابد بود و دست من گاهی عین خدا و گاهی پسر خدا را خوانده  
اند و این قول سبب نیت کرده اند من از مواخذه تحقیقات آن ترسام پیش حضرت محمد  
صلی الله علیه وسلم بروید پس مردم پیش حضرت صلی الله علیه وسلم می آیند و گویند که  
محمد صلی الله علیه وسلم شما محبوب خدا اید و حق تعالی شمار در دنیا بعفرت اول و آخرت پادشاه  
داده اگر حق تعالی بر خلائق دیگر از ان گویند چشم و عتاب باشد با شما هیچ پرستش و نیت  
نیت و شما خاتم النبیین هستید اگر شما جواب دهید پیش که رویم البته شمارا می نهد  
خواب الهی شفاعت کنید که ما را ازین هول و بلا و هول نجات بخشند آنحضرت صلی الله علیه وسلم  
فرمایند آری منم امروز برائے اینکار و حق من است امروز برای شفاعت گری پس بخت  
الهی متوجه شد حق تعالی در آن روز روبروی همه مردم حضرت جبرئیل را  
با براق ابریه و آنجناب روبروی همه سوار شده بطرف آسمان بروند و مردم با ایمان  
مکان بنایت وسیع نورانی معاینه شود و آنجناب در آن مقام در آیند و نام این مقام تعالی  
محمود است پس چون همه مردم در آمدن ایشان را بنید زبان به ثناء و توصیف آنجناب بنیانند  
و آنجناب را در آن مقام تجلی ذات بر عرش مجید نمودار شود و میگرد و دیدنش در جمده و نیت





دروازه هشت ساعتی قائم کرده باز بیاورند و این دوزخی را ساعتی بر دروازه دوزخ داشته  
باز آند و چون هر دو در محشر باز آیند از آن هشتی بر سرند که در عمر خود گناهی سختی دیده گوید  
هر گز دلی و هر بن موی من چندان لطمه بر لذت و رحمت است که بهر سختی در خیال من نماند و  
از آن دوزخی بر سرند که گاهی در عمر خود آرامی کرده بودی و لذت دیده بودی گوید که من  
اجزای من هزاران گونه رنجها و آلهها و بی آریها بسراشته که تصویر رحمت در خیال من  
من نماند و بخاطر من نمی آید از آنان حقایق همه محال بصورتها حاضر شوند باز گوید الهی منم  
نماز حاضر من روزه گوید الهی منم نماز روزه حاضر من روزه گوید الهی منم روزه حاضر من روزه  
جهد گوید منم جهاد و عتاق گوید منم عتاق و تلاوت گوید منم تلاوت و ذکر و غیر آن حاضر شوند  
هر بنی را حکم شود که شامه نیکی ما هست بد بجای خود باشد که بکار خواهد آمد بعد از آن اسلام  
بیاید و بگوید الهی تو سلام هستی و من اسلام حکم شود که حاضر باش و نزدیک شو که امر و از تو  
مواخذ میکنم و بر تو در گذر میکنم و مرا در اسلام مطمئن کند خواهد بود و الهی علم بعد از آن حکم  
شو و ملایکه را که مخالف اعمال هر یک را برانند و باید که صحیفه اعمال هر یکی بدست او برسد و از او خطا کند  
پس اعمال من هر یکی بدست او در آید لیکن مومنین از روبرو بدست است و کفار از پشت  
بدست چپ چون هر یکی در نظر کند تقاضای آیه کریمه **إِنَّ اللَّهَ سَرِيعٌ** و هر یک نظر منم  
نیک و بد معاینه شود لیکن حکمت الهی برای آنها مرتبه و حال هر یکی را اختیار و باو گذارد پس  
اول از کافران سوال توحید و شرک باشد انکار صرف نمایند که گاهی شرک نکرده ایم براس  
از ام ایشان آن قطعه زمین را که بر کفر میگذرانند همان آنکه بر یاد میگردانند و نورش شاه را که در میان  
و حضرت آدم آیه هر روز احوال اولاد ایشان را بآنها میبرد و ملایکه که هر روز قول و فعل ایشان را می  
شمارند چون از کمال انکار شهادت بهر یکی قبول ندارند بر زبان مبر کرده شود و هر عضو ایشان  
با اعمال او گویا سازند چون همه اعضا شهادت دهند و او را بر اعضا خود تلف معین کنند که با این  
برای شما کردیم اعضا گویند که ما به تسخیر الهی در اختیار شما بودیم و اکنون بحکم او گویا شدیم شما را  
بودید که بخالف مالک حقیقی ما را با خود در بلا کردید و شرک تسخیر ما بجای آوردید و غرض از داد  
ما نفییدید ما جز کلمه حق نتوانیم گفت پس لازم شوند و شرک و کفر و افعال بد او را نمایند  
لیکن ثانیاً عذرهای گوناگون را در میان راه دهند اول آنکه ما مجبور بودیم و احکام شما را ندانستیم  
از جناب الهی حکم شود که من غیر از ما معجزه های ظاهر فرستادم و اینها پیغام های مرا بآیات

۴۱  
کَلَامُ اللَّهِ تَعَالَى  
وَلَا يَشْكُرُ

۴۲  
فَرَحُشْدُ شَرِّهِمْ  
وَلَا يَشْكُرُ

۴۳  
بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى  
وَلَا يَشْكُرُ

۴۴  
بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى  
وَلَا يَشْكُرُ

۴۵  
بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى  
وَلَا يَشْكُرُ

۴۶  
بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى  
وَلَا يَشْكُرُ







۲۳

در کتب کثیری از ایشان بجا نیکی مقتضای اعتقاد و سنت و عمل است برساند و گرمی آن  
 آتش هفتاد و درجه زیاده اگر می آتش این جهان است در گشت اول سفید بود و بعد هزار سال  
 گشت و اکنون سیاه است تا هزار سال و در پنج راهفت طبقه است و هر طبقه را دروازه است و  
 و بمایشان اول برای عصمت مومنین و کافران مخلدین که با یک نوع کفر و نوعی از اعمال  
 بنابر جمع کرده اند مثلاً با شرک یکی از اینها نصرت و حمایت نموده و طبقات دیگر فقط برای کفار  
 است مثلاً یکی برای مشرکان و یکی برای مجوسیان و یکی برای دسیه و لحدان و یکی برای  
 کفار بود و یکی کفار نصاری و طبقه است برای منافقان نام آن طبقه جیم است و دوم جهنم سوم  
 سحر چهارم سقر پنجم نعلی ششم باویه هفتم حطه و در هر یکی از این طبقات و سعی عظمی و عذابهاست  
 گوناگون و مکانهای نشان میدهند مثلاً مکانیست که نام او غی شمس است که از سختی و طغیان  
 او باقی و در پنج هر روز چهار صد مرتبه از حق تعالی بخواه میجوید و مکانیست دیگر که نام او زمهریر است  
 در اینجا سردی جید است و مکانیست که در اجنبی الخوان بگویند یعنی چاه اندوه و جایی است که  
 او را طینة الخبال گویند و کوی است که او را صعود میگویند هفتاد و سال را بر درون و مانند کافران  
 بالایی رسانند و از اینجا بطرف پایین بخلط اندازد و در پنج افتند و تالابی است او را جیم  
 چنان گرم است که چون بلب میرسد لب بالا سوخته ورم کرد و بینی و چشم را میپوشد و لب  
 زیرین ورم کرده تا بسینه و ناف برسد و زبان سوخته و دمان را تنگ کند و چون در حلق  
 رسد و معده در رود با چاک چاک سازد و دیگر تالابی است که او را عشاق میگویند و کز  
 ویرم و خون کفار گذشته در آن جمع میشود و چشمه است که او را غلین میگویند و بعضی گفتند  
 و آلودگی مار کافران در اینجا جمع میشود و همچنین مکانها بسیار و بعضی اهل و در پنج بار  
 بسیار کردن عذاب تن نامی دراز و پنهان و بدهند و هر چیزی را در هرین مور از ظاهر و باطن  
 پیچیزی از انواع عذاب از سوختن و کوفتن و مار و کژدم و خلائیدن و خارا و چاک کردن  
 جرم ها و نشاندن گسها بر گوشت نوز بر آمده و مانند آن از انواع عذاب ظاهر و ازین شد  
 حرقت بجز در سیدن آتش هر گاه بدن سوخته گردد فی الفور بدن تازه بر وید تا بدن بند  
 را بچشند و در ساعتی هفتصد بدن مبدل شوند که اجزائی اصلی ایشان فانیست و گوشت و  
 پوست و مبدل خواهد شد و در دها و غمها و حسرتها و ناامیدی ها و جدال میان خود ها و  
 خوشوقتی اعدائی و گوناگون تکلیفات احسا در باطن بعد از آن بدنها بر وازند چنانچه بعضی

در کتب کثیری از ایشان بجا نیکی مقتضای اعتقاد و سنت و عمل است برساند و گرمی آن آتش هفتاد و درجه زیاده اگر می آتش این جهان است در گشت اول سفید بود و بعد هزار سال گشت و اکنون سیاه است تا هزار سال و در پنج راهفت طبقه است و هر طبقه را دروازه است و بمایشان اول برای عصمت مومنین و کافران مخلدین که با یک نوع کفر و نوعی از اعمال بنابر جمع کرده اند مثلاً با شرک یکی از اینها نصرت و حمایت نموده و طبقات دیگر فقط برای کفار است مثلاً یکی برای مشرکان و یکی برای مجوسیان و یکی برای دسیه و لحدان و یکی برای کفار بود و یکی کفار نصاری و طبقه است برای منافقان نام آن طبقه جیم است و دوم جهنم سوم سحر چهارم سقر پنجم نعلی ششم باویه هفتم حطه و در هر یکی از این طبقات و سعی عظمی و عذابهاست گوناگون و مکانهای نشان میدهند مثلاً مکانیست که نام او غی شمس است که از سختی و طغیان او باقی و در پنج هر روز چهار صد مرتبه از حق تعالی بخواه میجوید و مکانیست دیگر که نام او زمهریر است در اینجا سردی جید است و مکانیست که در اجنبی الخوان بگویند یعنی چاه اندوه و جایی است که او را طینة الخبال گویند و کوی است که او را صعود میگویند هفتاد و سال را بر درون و مانند کافران بالایی رسانند و از اینجا بطرف پایین بخلط اندازد و در پنج افتند و تالابی است او را جیم چنان گرم است که چون بلب میرسد لب بالا سوخته ورم کرد و بینی و چشم را میپوشد و لب زیرین ورم کرده تا بسینه و ناف برسد و زبان سوخته و دمان را تنگ کند و چون در حلق رسد و معده در رود با چاک چاک سازد و دیگر تالابی است که او را عشاق میگویند و کز ویرم و خون کفار گذشته در آن جمع میشود و چشمه است که او را غلین میگویند و بعضی گفتند و آلودگی مار کافران در اینجا جمع میشود و همچنین مکانها بسیار و بعضی اهل و در پنج بار بسیار کردن عذاب تن نامی دراز و پنهان و بدهند و هر چیزی را در هرین مور از ظاهر و باطن پیچیزی از انواع عذاب از سوختن و کوفتن و مار و کژدم و خلائیدن و خارا و چاک کردن جرم ها و نشاندن گسها بر گوشت نوز بر آمده و مانند آن از انواع عذاب ظاهر و ازین شد حرقت بجز در سیدن آتش هر گاه بدن سوخته گردد فی الفور بدن تازه بر وید تا بدن بند را بچشند و در ساعتی هفتصد بدن مبدل شوند که اجزائی اصلی ایشان فانیست و گوشت و پوست و مبدل خواهد شد و در دها و غمها و حسرتها و ناامیدی ها و جدال میان خود ها و خوشوقتی اعدائی و گوناگون تکلیفات احسا در باطن بعد از آن بدنها بر وازند چنانچه بعضی

در کتب کثیری از ایشان بجا نیکی مقتضای اعتقاد و سنت و عمل است برساند و گرمی آن آتش هفتاد و درجه زیاده اگر می آتش این جهان است در گشت اول سفید بود و بعد هزار سال گشت و اکنون سیاه است تا هزار سال و در پنج راهفت طبقه است و هر طبقه را دروازه است و بمایشان اول برای عصمت مومنین و کافران مخلدین که با یک نوع کفر و نوعی از اعمال بنابر جمع کرده اند مثلاً با شرک یکی از اینها نصرت و حمایت نموده و طبقات دیگر فقط برای کفار است مثلاً یکی برای مشرکان و یکی برای مجوسیان و یکی برای دسیه و لحدان و یکی برای کفار بود و یکی کفار نصاری و طبقه است برای منافقان نام آن طبقه جیم است و دوم جهنم سوم سحر چهارم سقر پنجم نعلی ششم باویه هفتم حطه و در هر یکی از این طبقات و سعی عظمی و عذابهاست گوناگون و مکانهای نشان میدهند مثلاً مکانیست که نام او غی شمس است که از سختی و طغیان او باقی و در پنج هر روز چهار صد مرتبه از حق تعالی بخواه میجوید و مکانیست دیگر که نام او زمهریر است در اینجا سردی جید است و مکانیست که در اجنبی الخوان بگویند یعنی چاه اندوه و جایی است که او را طینة الخبال گویند و کوی است که او را صعود میگویند هفتاد و سال را بر درون و مانند کافران بالایی رسانند و از اینجا بطرف پایین بخلط اندازد و در پنج افتند و تالابی است او را جیم چنان گرم است که چون بلب میرسد لب بالا سوخته ورم کرد و بینی و چشم را میپوشد و لب زیرین ورم کرده تا بسینه و ناف برسد و زبان سوخته و دمان را تنگ کند و چون در حلق رسد و معده در رود با چاک چاک سازد و دیگر تالابی است که او را عشاق میگویند و کز ویرم و خون کفار گذشته در آن جمع میشود و چشمه است که او را غلین میگویند و بعضی گفتند و آلودگی مار کافران در اینجا جمع میشود و همچنین مکانها بسیار و بعضی اهل و در پنج بار بسیار کردن عذاب تن نامی دراز و پنهان و بدهند و هر چیزی را در هرین مور از ظاهر و باطن پیچیزی از انواع عذاب از سوختن و کوفتن و مار و کژدم و خلائیدن و خارا و چاک کردن جرم ها و نشاندن گسها بر گوشت نوز بر آمده و مانند آن از انواع عذاب ظاهر و ازین شد حرقت بجز در سیدن آتش هر گاه بدن سوخته گردد فی الفور بدن تازه بر وید تا بدن بند را بچشند و در ساعتی هفتصد بدن مبدل شوند که اجزائی اصلی ایشان فانیست و گوشت و پوست و مبدل خواهد شد و در دها و غمها و حسرتها و ناامیدی ها و جدال میان خود ها و خوشوقتی اعدائی و گوناگون تکلیفات احسا در باطن بعد از آن بدنها بر وازند چنانچه بعضی

کافرانرا علقظ پوست چهل دو درجه و دندانها مثل کوزه ها و جامی شستن میان سیرل  
 راه و دیگر اعضا نیز مناسب آن بدهند و بعد مدت دراز بر این کافران سوا می این همه عذاب  
 عذاب اگر شکسته شد بدندان مسلط کند که برابر همه عذابها گردد و بقلق تمام طلب غذا کنند  
 حکم شود که از دوزخ زقوم که تیز و تلخ و خاردار و بیسخت است و در قعر حجم بر ویدنه مثل  
 این زقوم که از آب و گل رسته است بخوردن ایشان بدهند چون از آن درخت بخورند  
 گلو بگیرد و آنکه یاد کنند که در دنیا چون لقمه در حلق میشد باب میگذاشتند پس آب طلب  
 نمایند پس حکم شود که از حیم بخوراند و بجز در رسیدن آن بلب لبها سوخته و ورم نموده  
 تا ناصیه و سینه برسند و زبان منقبض شود و حلق چاک چاک گردد و امعاء ریزه ریزه گشته  
 از دوبر بر آیند چون ازین حالت بپیدار شوند بسوی مالک که از جمله نوزده ملک موکل بدوزخ  
 رئیس مطلق است عاجزی نمایند که ما مرده ساز تا ازین آید ابریم بعد از سال بعد  
 نامه دراری بسیار جواب گوید که شما برای همیشه پیداشده اید از موت چه حزن بعد از آن  
 هزار سال حق تعالی ادا نکند و فرماید نمایند خداوند امان ما را بستان و ما را بر حمت خود  
 ازین عذاب برهان بعد از سال حق تعالی فرماید که خاموش شوید یا من سخن نگویید که  
 شمار بر آمدن نیست تا آنکه بگویند بیاید تا صاحب کنیم که انجام صبر آرام و کشایش است حق تعالی  
 را بر ذری و عجز هزار سال باید کنند بعد از سال تا امید محض شوند و بگویند برابری بر ما بقدری  
 کنیم یا بصوری تا نیم هیچگونه امید خلاص نیست اینست حال کفار و آمد و رفت ایشان در دوزخ  
 از جایی بجایی و از محشر بجهنم و از کوه بر روی باشند یا بی طرف بالا باشند و بر ستاده  
 شوند و همین حال از مودیات راه بر نیز کنند و در نهایی جمیع ایشان سرخ شوند بعضی بصورت سگها و  
 بعضی بصورت خوکها و بعضی بصورت موشی و بعضی بوزغ و بعضی بصورت کمان و بعضی بصورت کمان  
 گویان می باشند در محشر بر قامت مورچه آرند تا در کمال ذلت بایمال باشند اینست حال  
 کفار اما مسلمانان که در محشر باشند بر قامت گوناگون است که بعضی بر قامت بطور حلال  
 خدا بایکدیگر محبت با و ملاقات با و جدایی نداشتند بهر آنکه در حق تعالی  
 باشند و جمعی که کمال توکل آرسته بودند و نظر و سیرت و عبادت و دنیا بغیر از حق  
 نداشتند و بی ایستادگی از راه شرب چهارم سانه و از راه شرب از سایر جمع حیا  
 و کتاب جدا سازند و جمعی که با ترک دنیا و فقر کشتی حقوق جواد قیام داشتند نیز بی حساب

کافرانرا علقظ پوست چهل دو درجه و دندانها مثل کوزه ها و جامی شستن میان سیرل  
 راه و دیگر اعضا نیز مناسب آن بدهند و بعد مدت دراز بر این کافران سوا می این همه عذاب  
 عذاب اگر شکسته شد بدندان مسلط کند که برابر همه عذابها گردد و بقلق تمام طلب غذا کنند  
 حکم شود که از دوزخ زقوم که تیز و تلخ و خاردار و بیسخت است و در قعر حجم بر ویدنه مثل  
 این زقوم که از آب و گل رسته است بخوردن ایشان بدهند چون از آن درخت بخورند  
 گلو بگیرد و آنکه یاد کنند که در دنیا چون لقمه در حلق میشد باب میگذاشتند پس آب طلب  
 نمایند پس حکم شود که از حیم بخوراند و بجز در رسیدن آن بلب لبها سوخته و ورم نموده  
 تا ناصیه و سینه برسند و زبان منقبض شود و حلق چاک چاک گردد و امعاء ریزه ریزه گشته  
 از دوبر بر آیند چون ازین حالت بپیدار شوند بسوی مالک که از جمله نوزده ملک موکل بدوزخ  
 رئیس مطلق است عاجزی نمایند که ما مرده ساز تا ازین آید ابریم بعد از سال بعد  
 نامه دراری بسیار جواب گوید که شما برای همیشه پیداشده اید از موت چه حزن بعد از آن  
 هزار سال حق تعالی ادا نکند و فرماید نمایند خداوند امان ما را بستان و ما را بر حمت خود  
 ازین عذاب برهان بعد از سال حق تعالی فرماید که خاموش شوید یا من سخن نگویید که  
 شمار بر آمدن نیست تا آنکه بگویند بیاید تا صاحب کنیم که انجام صبر آرام و کشایش است حق تعالی  
 را بر ذری و عجز هزار سال باید کنند بعد از سال تا امید محض شوند و بگویند برابری بر ما بقدری  
 کنیم یا بصوری تا نیم هیچگونه امید خلاص نیست اینست حال کفار و آمد و رفت ایشان در دوزخ  
 از جایی بجایی و از محشر بجهنم و از کوه بر روی باشند یا بی طرف بالا باشند و بر ستاده  
 شوند و همین حال از مودیات راه بر نیز کنند و در نهایی جمیع ایشان سرخ شوند بعضی بصورت سگها و  
 بعضی بصورت خوکها و بعضی بصورت موشی و بعضی بوزغ و بعضی بصورت کمان و بعضی بصورت کمان  
 گویان می باشند در محشر بر قامت مورچه آرند تا در کمال ذلت بایمال باشند اینست حال  
 کفار اما مسلمانان که در محشر باشند بر قامت گوناگون است که بعضی بر قامت بطور حلال  
 خدا بایکدیگر محبت با و ملاقات با و جدایی نداشتند بهر آنکه در حق تعالی  
 باشند و جمعی که کمال توکل آرسته بودند و نظر و سیرت و عبادت و دنیا بغیر از حق  
 نداشتند و بی ایستادگی از راه شرب چهارم سانه و از راه شرب از سایر جمع حیا  
 و کتاب جدا سازند و جمعی که با ترک دنیا و فقر کشتی حقوق جواد قیام داشتند نیز بی حساب

کافرانرا علقظ پوست چهل دو درجه و دندانها مثل کوزه ها و جامی شستن میان سیرل  
 راه و دیگر اعضا نیز مناسب آن بدهند و بعد مدت دراز بر این کافران سوا می این همه عذاب  
 عذاب اگر شکسته شد بدندان مسلط کند که برابر همه عذابها گردد و بقلق تمام طلب غذا کنند  
 حکم شود که از دوزخ زقوم که تیز و تلخ و خاردار و بیسخت است و در قعر حجم بر ویدنه مثل  
 این زقوم که از آب و گل رسته است بخوردن ایشان بدهند چون از آن درخت بخورند  
 گلو بگیرد و آنکه یاد کنند که در دنیا چون لقمه در حلق میشد باب میگذاشتند پس آب طلب  
 نمایند پس حکم شود که از حیم بخوراند و بجز در رسیدن آن بلب لبها سوخته و ورم نموده  
 تا ناصیه و سینه برسند و زبان منقبض شود و حلق چاک چاک گردد و امعاء ریزه ریزه گشته  
 از دوبر بر آیند چون ازین حالت بپیدار شوند بسوی مالک که از جمله نوزده ملک موکل بدوزخ  
 رئیس مطلق است عاجزی نمایند که ما مرده ساز تا ازین آید ابریم بعد از سال بعد  
 نامه دراری بسیار جواب گوید که شما برای همیشه پیداشده اید از موت چه حزن بعد از آن  
 هزار سال حق تعالی ادا نکند و فرماید نمایند خداوند امان ما را بستان و ما را بر حمت خود  
 ازین عذاب برهان بعد از سال حق تعالی فرماید که خاموش شوید یا من سخن نگویید که  
 شمار بر آمدن نیست تا آنکه بگویند بیاید تا صاحب کنیم که انجام صبر آرام و کشایش است حق تعالی  
 را بر ذری و عجز هزار سال باید کنند بعد از سال تا امید محض شوند و بگویند برابری بر ما بقدری  
 کنیم یا بصوری تا نیم هیچگونه امید خلاص نیست اینست حال کفار و آمد و رفت ایشان در دوزخ  
 از جایی بجایی و از محشر بجهنم و از کوه بر روی باشند یا بی طرف بالا باشند و بر ستاده  
 شوند و همین حال از مودیات راه بر نیز کنند و در نهایی جمیع ایشان سرخ شوند بعضی بصورت سگها و  
 بعضی بصورت خوکها و بعضی بصورت موشی و بعضی بوزغ و بعضی بصورت کمان و بعضی بصورت کمان  
 گویان می باشند در محشر بر قامت مورچه آرند تا در کمال ذلت بایمال باشند اینست حال  
 کفار اما مسلمانان که در محشر باشند بر قامت گوناگون است که بعضی بر قامت بطور حلال  
 خدا بایکدیگر محبت با و ملاقات با و جدایی نداشتند بهر آنکه در حق تعالی  
 باشند و جمعی که کمال توکل آرسته بودند و نظر و سیرت و عبادت و دنیا بغیر از حق  
 نداشتند و بی ایستادگی از راه شرب چهارم سانه و از راه شرب از سایر جمع حیا  
 و کتاب جدا سازند و جمعی که با ترک دنیا و فقر کشتی حقوق جواد قیام داشتند نیز بی حساب

کتاب ربانی جنت جدا سازند و جمعی دیگر که قیام لیل کمال حضور و ادب می نمودند با هم  
سادات الناس مخاطب مفر ساخته نیز به حساب کتاب جدا سازند بعد از آن جمعی که  
در هیچ لحظه خلل و ملازشغل و طاعت و عبادت عاقل و غافل نبودند و در عسرت و کسرت  
حمد و شکر الهی نمی گذشتند مباحی و مغرر با هم شرف الناس نموده امتیاز بخشد و سایر  
مؤمنین از صاحبین دیگر منافقان را که بدعوی شریک ایشان بودند فرقه نامی مختلف سازند  
اهل نماز یکجا و اهل صیام یکجا و اهل صدقات یکجا و اهل حج و عمره یکجا و اهل جهاد یکجا و اهل  
خدمت و تواضع یکجا و اهل احسان و حسن خلق یکجا و اهل فکر و اهل اورا و یکجا و اهل خوف  
و ترحم یکجا و اهل عدالت و انصاف یکجا و اهل شهادت یکجا و اهل صدق و وفاء عهد یکجا و اهل  
راستخیز یکجا و زانو خاکساران یکجا و عوام کالانعام یکجا و حاکمان ظالم یکجا و خونیان یکجا و  
وزاریان یکجا و دروغگویان یکجا و درزان یکجا و غارتگران یکجا و رنجائندگان پدر و مادر  
یکجا و سود خواران یکجا و رشوت خواران یکجا و تلف کنندگان حقوق یکجا و شراب خواران  
یکجا و مال خواران بیتان یکسان یکجا و داناان زکوة یکجا و تارکان صلوة یکجا و دانیان  
امانت یکجا و شکنندگان عهد و پیمان یکجا و همچنین هزارها گروه باشند و هر است همراهی  
باشد و ازین گروه ها که جامع دو صفت و سه صفت و چهار صفت و همچنین جامعان از  
اوصاف نیک و بد باشند جدا شوند و داناان زکوة جانوران را در صحرا ریشخواران  
و آن جانوران حلقه کرده بروی بگذرانند تا بپایها مال کنند و بدین مابگذرند و بشانها  
بزنند و چون یک دره با نخام رسانند دوره دیگر را شروع کنند و همچنین با خواران اهل  
اسب و برنج سازند و شکمهای ایشان را مانند چرمی پرازانند و در زمزم بپاشند و مسووران  
را تکلیف دهند که در آنصورتها روح اندازند و خواب دروغ گویند و را تکلیف دهند که در  
جوگره زنده و با خفا جاسوسی گیرند گاوازشی که گشته در گوش اندازند و همچنین بعضی فاقه را  
در مواخذه و معاتبت دارند تا آنکه زمین محشر از کفار بالکل خالی شود و در این هنگام صفای  
بجمع مسلمانان که از هر قرن و ملت بوده اند و در محشر یکجا جمع شوند عیان گردد و بگوید  
مردم همه اهل دین و مذہب بجای خود رفتند شما چرا همین جا مانده اید ایشان گویند که اهل  
دین همراه معبود خود رفتند چون معبود ما همراه خود خواهد برد و ما هم رفت آنجناب خود را  
که منم معبود ما همراه من بیاید لیکن مردم آن صورت را نشناختند که بخوابی حق است و بگویند که

از این مسود  
 معارف  
 سوره الفجر  
 و باینکه  
 در این  
 ۲۶  
 سال  
 از این مسود  
 معارف  
 سوره الفجر  
 و باینکه  
 در این  
 ۲۶  
 سال

پناه میگيرم بخدا از تو هرگز معبودی نیستی از انجذاب خطاب شود که شما معبود خود را دیدید  
 گویند ما را چه معبود بود که معبود خود را می توانستیم دید پس از انجذاب حکم شود که پس شمارا  
 از معبود خود نشانی ست که بان می توانید ادراک ساخت گویند آری پس آن تجلی مشهور شود و  
 تجلی دیگر نمایان گردد و از ساق آن پرده را بر داشته آید پس همه اقرا نمایند تو می بر روی  
 ما و همه سجده کنند مگر منافقان که مهره پشت ایشان کز خست شود بجای سجده بر پشت  
 میکنند باینکه تمام از آن حالت به خیرند و آن تجلی معظم در مواضع و پس دان گردد حکم شود  
 که پشت را بر دوازند و دوزخ را در میان زمین محشر و پشت بگذازند و در ظلمت شدید آن  
 شوند و هرمت همراه پیغمبر خود روان شود و اهل ایمان را در مشعل عنایت شوند یکی پیش روی  
 و دوم بر دست راست رود و اما آنرا که کمتر اند یک مشعل و کمتر از ایشان مشعل در دست  
 راست باشد و ناقص از نور می افتد بر ناخن زانگشت و ناقص تر از آنکه نوری باشد بر زانگشت  
 مانند شرب چرب که گاهی بدو گاهی تاریک شود و منافقان را مطلق نور نباشد بعد نور دیگران  
 برود تا آنکه برنگارند و دوزخ بر پسند انجذاب بر پشت دوزخ قائم کرده باشند که باریک است  
 از موی و تیز تر است از شمشیر پس حکم شود که ازین بل طرف جنت بگذرید گویند که راه آن بل  
 باز ده هزار سال است پنج هزار سال بطرف بالا رفتن و پنج هزار سال راه هموار رفتن و پنج  
 سال برای فرود آمدن و در بعضی روایات حساب همه اعمال در زمین محشر میشود و موافق  
 آن بر بل سبکزدند و در بعضی روایات دیگر نالای این بل سخت جاصحه ایت پناه و بغایت  
 وسیع که همه مردم در آنجا پیش و پس جمع شوند قرار گیرند و در آن صحرای و برای وزن اعمال  
 ایستاده است و در هر جا حساب یک نوع اعمال در پیش در جای اول حساب نماز است و دیگر  
 عبادات بدنی مانند روزه و اذکار و دعوات که در عمر خود چند نماز بر ذمه خود میداشت و چند نماز  
 ادا کرده است و بجه نوع آداب ظاهر و باطن بجا آورده و نوافل چه قدر گذارده اگر فوفس تلف  
 کرده باشند هفتاد نعل هم سنگ یک فرض گردانند و نماز بصورت انسان شده حاضر شود و  
 آنکه تمام ست بی دست و پا باشد و آنکه با ذکر و اوار دست زمین بلباس زیور باشد و آنکه  
 ناقص است نقصان در صورت آن هویدا بود و بهین دستور حساب روزه باشد و صحیح  
 دیگر حساب زکوة و سایر عبادات مالی بهین وضع زیرا که بهین ضابطه در جمع اعمال جاریست  
 و در صحرائی دیگر عبادات مرکبه چون حج و جهاد با کافران و در صحرائی دیگر اخلاق

در این کتاب  
 از این مسود  
 معارف  
 سوره الفجر  
 و باینکه  
 در این  
 ۲۶  
 سال  
 از این مسود  
 معارف  
 سوره الفجر  
 و باینکه  
 در این  
 ۲۶  
 سال



خداوند این برات در برابر این طومار ناجی قدر دارد و چرا بوزن این امر اسوا میفرماید و حق  
لا تق و در خم الکاید پیر جا که خواهد بفرسید رب العزت فرماید که بیش ما ظلم نیست و زن  
کنید آن برات سنگین شده بر زمین نشیند و آن طومار با برهوار و نذر می کن آن سر اوار  
بهشت گردد و در گمان کاتب الحروف است این برات شهادت خاتمه باشد که گناهان تمام  
عمر بخومی سازد و الله اعلم اما اختلاف است علماء راه را که میزان و صراط یک یک اند که تمام  
خلق کار خود از آن میگیرند یک نوع میزان است که جزئیات بسیار دارد و همچنین یک نوع صراط  
است که افراد بسیار دارد و آیه کریمه <sup>و یضیع المؤمن القسط لیوم القیلة</sup> دلالت می کند که  
تراز و بسیار است و باین قیاس دریافت می شود که صراط ما هم بسیار باشد خواه برای شخص  
خواه برای هر امتی خواه برای هر فرد و الله اعلم بالجمله چون از زمین محشر بر سر پل می رسند  
شود که ای اهل محشر چشم بپوشید که فاطمه بنت احمد صلی الله علیه و سلم بر سر پل میگذرند یک  
جاعت مانند برق درخشان بگذرند و بعد از آن مانند باد تند بعد از آن مانند آب و شتر در آن  
بعد از آن بطور خوش روان و بعد از آن بجهت کشتان کشتان و از میان آتش شوره های  
در آن سر کشد گاهی بجات یا بعد از آن و گاهی بعضی اجزای بدن برسد و بعضی سلا  
ماند معاذ الله منها و بعضی را کشیده در آتش اندازد و همچنین از هر دو جانب این پل قریب  
وامانت همراه شود و آنرا که حق تلفی ایشان کرده بودند در آتش افکند و مردم را داد و در  
اعمال صالح نماز و روزه دستگیر شوند و خیرات از آتش <sup>عظیم</sup> حایل گردد و قربانی سواری شود و از  
کمال مهمل آن مقام از کسی جدا برنجیزد مگر پیغمبر آن در حق امتان گویند رب <sup>عظیم</sup> سلم چون  
مؤمنان بر این صراط سوار شوند منافقان در ظلمت گرفتار مانند فریاد کنند و ماران آنگاه  
انتظار باشند تا در نور شما بهم روان شویم ایشان بگویند که قدس است خود باز گردید و از آنجا که  
ماند و دریم شما هم بیاید چون پس پشت را روند در آن ظلمت بیکان بنشینند و آن ظلمت عظیم در آنجا مضطرب و تامل گردد  
بیند که بکرانه پل دو پل است و در درازه است و از کرده بخیر و فرج فرماید نمایند که آیا ما همراه شما شویم  
که ما همراه خود نیکو بید مسلمانان گویند آری بودید بظاهر لیکن بدل شک و شبهه داشتید  
و در حق ما بدید اندیشه میکردید و عنت کفار را انتظار مینمودید پس امروز با همان مداران لمعی شود  
که ناگاه در همین اثنا شعله های آتش ایشان از آفر گیرد و در جهنم کشد و در طبقه پایین تر فرو اندازد  
و مسلمانان بپایان کشتن در گذشتن باشند جمعی که مانند برق و باد تند و قوی و تیز گذشتند باشد



گویند که شنیده بودیم که در راه بهشت دوزخ می آید ما خود هیچ ندیدیم و دیگران که بدست  
نگذزند با اینها ملحق شده و صحرائی آنطرف پس بیل صراط توقف نمایند و از شکایت ناکه در دنیا  
با جم داشتند سواهی معاصی بکل شوند و تراضی نمایند پس جناب نبوت صلی الله علیه و سلم بدست  
خود طفل حبش کشوده مردم را در بهشت رسانیده خود متوجه شوند و آنحضرت صلی الله علیه و سلم  
بر امت تفقد بسیار فرماید و در آنحالات امت آنحضرت صلی الله علیه و سلم چهارم حصه جمیع بهشتیان  
باشد پس عین خبر داده شود و ایشانرا که چنین هزاران هزار در دوزخ افتاده اند آنجناب بمقتضا  
آنکه رحمة للعالمین اند مخزون شوند و در جناب الهی التجا نمایند که الهی امت مرا از دوزخ خلاص  
فرما و این شفاعت هم بدستور شفاعت سابق کبری بعد سجد هفت روزه ثنا عجب و غریب  
سجا آورده باشد پس از جناب الهی حکم شود هر که در دل او بر یک حق اینست باشد بر آید و بهشت  
آنجناب انبیا و دیگر جمیع شفاعت استهای خود بکنند پس آنجناب بحکم الهی فرشتگان همراه گرفته در  
امت خود برکنار دوزخ کثرت لطف آورده فرماید که ای یاران دوستان و عزیزان خود را  
کنند و از حال آنهاشان همیشه تا این ملائکه را از آتش بر آرد شهیدان شفاعت بفتاد کس حافظان  
را شفاعت ده کس و علما و ادبیار اموافق مراتب ایشان صد را و هزار را شفاعت دهند موافق اهل  
ایشان ملائکه را از آتش غواهی نموده بر آرند و در این شفاعت پیش از همه نجات عاصیان این است  
باشد و همچنین در شفاعتهای دیگر چون این شفاعت با انجام رسد و مردمان که انقدر ایمان آرد  
بر آیند امت آنجناب صلی الله علیه و سلم در مجموع استها که نیز نجات یافته اند ثلث حصه که در پیش  
از این شفاعت ربح بودند بعد از این پیغمبر صلی الله علیه و سلم باز تقدی بامت خود نمایند که حالا  
چه قدر در دوزخ مانده اند مردم عرض کنند که هنوز هزار را در آتش اند پس بار دیگر در جناب  
الهی بدستور سابق شفاعت نمایند حکم شود که هر که را هم سنگ ناله خود دل امان در دل باشد او را  
نیز از دوزخ بر آید پس آنجناب بدستور سابق اصحاب و علما و ادبیارا فرماید که هر یکی از شما که گناه  
و متوسلان خود را یاد آید و از آتش بردن نمایند موافق فرموده بعل آرند هزاران هزار کس از  
آتش بر آیند و این زمان امت آنجناب نصف اهل بهشت گردند بعد از این شفاعت باز تقدی  
بجال امت نمایند و بعد از دریافتن احوال عاصیان در جناب الهی بار دیگر بدستور سابق  
شفاعت کنند و اذن باین بنا هر که ابقدر دانی ذره امان باشد بر آرند پس همان دستور  
سابق متوسلان آنجناب بجهک ایشان خلق عظیم را از دوزخ بر آرند و در شفاعت سیوم

است آنحضرت صلی الله علیه و سلم دو برابر همه امتها می دیگر گردد و بعد از این باقی ماند از اهل  
توحید مگر جمیع قبیل که توسل با بنیاد داشتند بنابر آن که از احوال ایشان خبر نداشتند آنکه با بنکار  
ایشان شتافتند پس پیغمبر او حق ایشان نیز شفاعت کند حق تعالی فرماید که این مفوض  
نیت بلکه اینها را من خود نجات میدهم و درین اثنا در دوزخ خیابان واقع شود که مشرکین اهل جیه  
را که باقیانده اند در طعن و طعنت کنند و گویند که شما با ما در دنیا بر توحید بحث و جدال می نمودید  
و حقیقت خود ثابت میکردید ایگان محض شد آن توحید شما هیچ کار نیاورد و شما یکسان شدیم  
و یکجا ماندیم پس غنیمت الهی بچوش آید که آیا توحید مرا برادرش کرد خود ساخته قسم بغیرت  
من که موحدا برادرش کنم پس بدست قدرت جمله موحدان را در آخر آن بریند که بنجاه هزار سال است  
از نار خلاص گردید این جمیع را که از نار برآند و اند به نهای ایشان مانند انگشت سیاه شد  
باشند در نیکب حیات که روبروی دروازه بهشت است اندازند و ایشان بر عت تمام برین  
و قابلهای ایشان درست و تر و تازه شوند پس مدت دراز در بهشت آرند و برگردن ایشان  
دانش سیاه بماند و لقب ایشان در اهل جنت چنینی باشد بعد مدت دراز عرض کنند که خلاص  
چون ما را از نار دوزخ خلاص فرمودی آن اثر و لقب که مانده است نیز زایل ساز چون و  
در عت الهی آن نشان در آن لقب هم زایل شود و آخر کسی که از دوزخ برآید و در بهشت در آید  
مردی باشد که او را برآورده برگذارند و در پیش ایشان چند چون ساعتی بگذرد و سحر و آفتاب  
از آن رخج حجاب بایده ناله و فغان آغای کند که روی من از اینجا برگردانید پس حق تعالی از  
عهد و پیمان بگیرد که سویی آن چیزی طلب کنی چون موافق حکم بدیدی و پیش برگردانند و بعضی  
اشجار خوش سایه و خوش هوا در قرب جنت او را نمودار شوند پس باز ناله و فغان آغاز کند که  
روی من از اینجا برگردانید پس حق تعالی از عهد و پیمان بگیرد و بعد عهد بسیار بر ترک یادتی  
طلبی در جنت رسد و همین ترتیب چنین اشجار و سکانات دیده مشتاق شود و نقض عهد نماید  
و تجدید عهد بآنجارسد تا آنکه محاذی در بهشت آید و در دلت بهشت دیده بقرار شود و نقض جمیع  
عهد و سابقه نموده با لحاح تمام خوشه گاری دخول بهشت کند پس اذن دخول جنت دهند و انجبال  
او افتد که جنت معمور است که گنجایش او ندارد پس غنیمتگی مکان را در حق تعالی بفرماید که برو  
انجا جایی بسیارست عرض کند که خداوند ابا من مگر استهزا میکنی و تو رب العالمین هستی حق  
تعالی در مقابل اوصیت ضحاک ظاهر سازد و بفرماید که آرزو کن چون همه آرزوهای او ختم شوند بقیه آرزوهای

این حدیث در  
بخش دیگر است

این حدیث در  
بخش دیگر است

این حدیث در  
بخش دیگر است



عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما  
 عیسیٰ بن ماریہ علیہ السلام  
 محمد بن عبد الوہاب  
 محمد بن اسماعیل بن عیسیٰ  
 محمد بن اسماعیل بن عیسیٰ  
 محمد بن اسماعیل بن عیسیٰ

در تندی و اداسی  
 در تندی و اداسی  
 در تندی و اداسی

فنائی شد شاید که از شدت غمی مردند پس حکم شود که دروازه های دوزخ را ببندند و بر پشت تلک  
 شهرهای گران آشی بکشند تا اهل دوزخ بهم خطر برآمدن آتش در خاطر نیارند و اهل جنت بفرخ  
 خاطر بعیش و عشرت مشغول شوند بنای جنت بسیم در دست خشتی از بیم خشتی از دست و بجای گل  
 شک در عطران است و صفحہ و دروش های از مرد و یا قوت و بلور و چمنهای او مصفا و منزه و بجای  
 سنگیزه ها در چمن با جواهر افتاده باشند از مر و اید و نو فرود و لعل و غیره و درختانش ابروست  
 نفی و طلای و شاخهای بخار بجز آن در میوه اش اصفاف لذتهای طعام دنیا و دوزخ را  
 نه که هر دو کنار هوش مصفا و موزون و مرصع و منبرهای آنجا بر چهار گونه است یکی از آب  
 شیرین و خشک و یکی از شیرهای که ذائقه اش از دیر ماندگی تغییری نه پذیرفته و یکی از شرابهای خوش  
 و خوشبو و حوت انگیز و یکی از شهدهای صاف کف گرفته و سواهی این چهار قسم نهرا نه چشمه دیگرند  
 یکی کافور نام دارد که خاصیت او خشکی است و دیگر زنجبیل نام دارد و سوسیل نام او است و خاصیت او  
 گرمی باشد مثل قهوه ها و بجای و سیوم تنهیم تنهیم از کمال لطافت مخلوق در هوا جاریست این هفت  
 آب در پشت است و این سه چشمه که است در خانه مقربان از سر یکی حوضی میرسد و فاصل میخورد اما  
 اصحاب البیمن که در مرتبه کمتر اند از این چشمه ها شیشه های سر کمر بایشان مرمت میشود و ایشان  
 آسایشهای خود مانند گلاب و بید مشک اندک اندک آنچہ بخورند و در وقت دیدار حق سبحانه تعالی  
 چیزی دیگر غایت خواهد شد نام او شرب بلور است که از همه فضل و اشرف است مصرع فوق  
 این می شناسی بخدا ناخشنی و در دهنهای آنجا با وجود بسیار بلندی و سایه گسری چنان باشعورند  
 که هرگاه بهشتی میوه که بچشم رغبت نکرد خود بخود آن شاخ خندان مایل شود که بی حرج بدست  
 خود تناول نماید و در تنهایی جنت و لباس های آن همه از شگفتن گلهای برون می آیند هر قدر باران  
 تقطیع نموده و بزرگ مغوب نگ کرده به نقشبانی و رنگهای خاطر خواه منقش نموده آنکه بسیار پاک  
 است بطور پارچه لاهی و شرب بار یک تنازی سندن نمیده میشود و آنکه صفت است دستور طلسم و حوض  
 است برقی نمیده میشود و لطافت لباس جنت بحدیست که از زیر بقا<sup>ع</sup> نه جابجیم نظری آید و در جنت گرمی  
 است نه سردی نه شعل آفتاب است نه تاریکی مستانند حالت صبر روشن مایل از طلوع آفتاب بکشد بکن  
 درجه بلکه هزاران چند زیاده از آن و آن روشنی مستقامت از نور عرش نه از شمس نه از قمر خا<sup>ع</sup> بخورند  
 شده است که اگر یک نی بر زمین بر تو اندازد روشنی زیور او و لباس زین او همان روشن کند که  
 شعل آفتاب میر و فو<sup>ع</sup> بنظر آید و در جنت از کثافت های ظاهری بول برآورد و عاب بن هوا بینی و

عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما  
 عیسیٰ بن ماریہ علیہ السلام  
 محمد بن عبد الوہاب  
 محمد بن اسماعیل بن عیسیٰ  
 محمد بن اسماعیل بن عیسیٰ  
 محمد بن اسماعیل بن عیسیٰ

عبداللہ بن عباس رضی اللہ عنہما  
 عیسیٰ بن ماریہ علیہ السلام  
 محمد بن عبد الوہاب  
 محمد بن اسماعیل بن عیسیٰ  
 محمد بن اسماعیل بن عیسیٰ  
 محمد بن اسماعیل بن عیسیٰ



بسم الله الرحمن الرحیم  
 الحمد لله رب العالمین  
 و الصلوة علی محمد و آله الطیبین  
 و السلام  
 ۳۴

ستاره است بالای کناره شرقی مغربی آسمان اینقدر معلوم است که جنت الماوی زیر مرتبت و جنت العبد  
 در وسط جنت الفردوس میان همه و بالای همه است و ادنای اهل بهشت آمده چند مجمع از رویا و نبوی او  
 بدینند و موافق بعضی روایات مملکت او که گنجائش اهل باغات و بهیای حشم و خدم و مرکب و اسباب لذت و  
 او کند مسافت هشتاد ساله و خواهد بود و دیگر از تحایف بهشت نیست که از بعضی میوه های گلان و خوشبوئی  
 می شمیدند چون او را بشکافند زنی بغایت خوش رو و خوشبو بالباس فاخره و زیوریش قیمت نوح و اهل آن  
 بر آید مالک خود را همین خدنگدار باشد قامت اهل بهشت همه بر قامت حضرت آدم است شصت ذراع  
 بنزاع مردم و دنیا و اعضا و دیگر مناسب است این قد و قامت باشد و حسن صورت بسیار خوش آیند و خوش  
 تقطیع و صورت هر یک از کسی که در عین شباب سی و سه ساله باشند و ذکر الهی بر دل و زبان ایشان  
 چنان جاری باشد که در دنیای تکلف نفس عجز است و نعمتها جنت همچنانکه لذت بدنی می بخشد همچنان  
 لذت باطنی بد یافت انوار و تجلیات الهی می بخشد مثلاً سبحان الله و حتی است و جنت هم چنانکه  
 لذت ذائقه می بخشد جان ابدت تنزیه آشنا و محفوظ می سازد و اهل جنت در انواع نعمت لذت  
 و فصل نعم دیدار رب اعزرت جل شانه و مردم در دیدار الهی بر چهار مرتبه باشند جمعی هستند که سال یکبار باز  
 نعمت عظمی اشرف شوند جمعی دیگر هستند که در جمعه شرف شوند و جمعی خاص باشند که در فوری و دو بار  
 شوند چنانچه او داشته است که اگر در روز غار صمیم و عصر شریع و آداب و عظیم و تحصیل دیدار و شرف این دو وقت  
 میباشد و جمیع دیگر اخصل الخاص آنکه بنزد علامان و کزیران حضور بادشاهی باشند که هیچ لحظه از آن انقضای  
 نیست مطهرین دیدار نیست که بالای هفت طبقه بهشت ششم طبقه است که مدانی است فراخ در آنجا نه  
 نه مقصور بر عرش است در آنجا کرسی نامی نور و زمر و دیات و آدم و اید و سیم و زور و غیره منجبت با نهاد  
 میشوند و جمعی که کرسی نیست بر تلهای مشک و عنبر می نشاند و در آن اسباط و سرور و تحکیم اندوه  
 کسی تبه نیست هر یکی بجای خود و شوق است و در این حال لبی خشک خوش آینه انواع طریقت ایشان  
 می باشد و هیچی که گاهی مثل آن ندیده بودند در دنیا و بهشت درین حال حق تعالی بفرمود  
 بر آنها که جمع شده اند و وضعی که هیچ حال کسی حائل دیگر نمی شود و هر یکی چندان قربت می بیند که راه  
 دل خود نبوی که دیگر ندانند عرض می تواند که در خطاب آنجا بر آید و هر آری تواند شنید و در خیال علامان  
 حکم می شود که شرب ظهور هر یکی میرسانند و نعمتهای غیر مکرر محفوظ می سازید و بیند که از خدا انستخراق در  
 لذت و بدلی باشد که بهر چیز سوائی او فراموش می کنند و تمام نعم جنت در برابر آن بجوی نمی خورد چون  
 از بنجا رخصت شوند راه باز آری بیند که تحایف روزگار که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده میباشد و

فراخ و گنجینه ای از جنت  
 و در آن در سوره های جنت  
 ذکر قاصت اهل بهشت  
 ذکر کیفیت احوال اهل بهشت

و در آنجا کرسی نامی نور و زمر و دیات و آدم و اید و سیم و زور و غیره منجبت با نهاد میشوند و جمعی که کرسی نیست بر تلهای مشک و عنبر می نشاند و در آن اسباط و سرور و تحکیم اندوه کسی تبه نیست هر یکی بجای خود و شوق است و در این حال لبی خشک خوش آینه انواع طریقت ایشان می باشد و هیچی که گاهی مثل آن ندیده بودند در دنیا و بهشت درین حال حق تعالی بفرمود بر آنها که جمع شده اند و وضعی که هیچ حال کسی حائل دیگر نمی شود و هر یکی چندان قربت می بیند که راه دل خود نبوی که دیگر ندانند عرض می تواند که در خطاب آنجا بر آید و هر آری تواند شنید و در خیال علامان حکم می شود که شرب ظهور هر یکی میرسانند و نعمتهای غیر مکرر محفوظ می سازید و بیند که از خدا انستخراق در لذت و بدلی باشد که بهر چیز سوائی او فراموش می کنند و تمام نعم جنت در برابر آن بجوی نمی خورد چون از بنجا رخصت شوند راه باز آری بیند که تحایف روزگار که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده میباشد و

و در آنجا کرسی نامی نور و زمر و دیات و آدم و اید و سیم و زور و غیره منجبت با نهاد میشوند و جمعی که کرسی نیست بر تلهای مشک و عنبر می نشاند و در آن اسباط و سرور و تحکیم اندوه کسی تبه نیست هر یکی بجای خود و شوق است و در این حال لبی خشک خوش آینه انواع طریقت ایشان می باشد و هیچی که گاهی مثل آن ندیده بودند در دنیا و بهشت درین حال حق تعالی بفرمود بر آنها که جمع شده اند و وضعی که هیچ حال کسی حائل دیگر نمی شود و هر یکی چندان قربت می بیند که راه دل خود نبوی که دیگر ندانند عرض می تواند که در خطاب آنجا بر آید و هر آری تواند شنید و در خیال علامان حکم می شود که شرب ظهور هر یکی میرسانند و نعمتهای غیر مکرر محفوظ می سازید و بیند که از خدا انستخراق در لذت و بدلی باشد که بهر چیز سوائی او فراموش می کنند و تمام نعم جنت در برابر آن بجوی نمی خورد چون از بنجا رخصت شوند راه باز آری بیند که تحایف روزگار که هیچ چشم ندیده و هیچ گوش نشنیده میباشد و

هر چه بخواهند ملائکه از آن حواله نمایند و از آنجا که صورتهای بسیار خوب است هر کسی بهر صورت که بخواهد  
 کند در آن صورت در آید و بدان صورت بر آید و چون از اینجا بگذرند و در آنجا بهشت در آنجا افتد و بر آید  
 ایشان حسن آنها هم عفت افزون شود و با هم تنبیت کنند و بگویند که شمارا چه شد که حال  
 بر جمال و کمال بر کمال مضاعف گشت جواب بگویند که همین است سزاوار کسی که بیدار  
 رب العزت فایز شود و حضرت عزت گاه گاه بر اهل جنت در خانه های ایشان نیز تجلی  
 فرماید و بشاید به جالی بیشال و مخاطبات پر عنایات پیغمبر و شرف گردانند و در جنت بیایند  
 نعمتهای لطیفه نوع باشد یکی آنکه بداندن هوا و درختها و دیگر گاهای درخت طوبی الحان خوش  
 نوا و طربسافرا می بر آید و دشووند کا از از خوش می بمانند و در جنت هیچ خانه نیست که در و  
 شامی از درخت طوبی نباشد از میوه های او گوناگون اطعمه و اقسام لباس و ریح معطر و نوا  
 و الحان بدیع و جوی پر حسن پیدا میشوند دوم آنکه حوران بهشت در بعضی مکانات ترتیب  
 اجتماع میکنند و نعمتهای خوش آئیده و بیان حسن نیل غنی ادا می خود و او صفا مکان  
 خود خیا بچه در دنیا برای عروس مرتب می سازند می سرانند و رسوم آنکه در جمیع دیدار  
 رب العزت حکم می شود و بعضی بندگان مقرب خوش آواز را چون حضرت اسرافیل علیه السلام  
 از ملائکه و حضرت داود و اعلیه السلام از انبیا علیهم السلام که رب العزت را تسبیح کنند  
 و صفات کمال بر حاضران عرض سازند طرفه حالتی از وجد و ذوق و شوق بهم میرسد  
 و در جنت هیچ کس بجز زن نباشد میگویند که بهر بهشتی را دوزن صالح از زنان دنیا باشند  
 از آن زنان که بی شوهر رفته اند یا خور سال مرده اند و بزرگی که چند شوهر ستیاق در دنیا  
 کرده بود یا هر کسی که محبت موافقت صحبت بیشتر داشت و شرف و منقبت دینی و علو درجه  
 دارد و در نکاح او خواهد آمد و بعد گذشتن ششاد هزار سال بدین نعمتها و لذتها یکبار بهشت  
 در روز تجلی ارشاد فرماید که ای بندگان من آیا هیچ طلبی و آرزوی شما باقی مانده است  
 گویند الهی هیچ مقصدی در خاطر مانده که میسر نشد و هزاران درجه افزون از آرزوی ما  
 عنایت شد اکنون هیچ بخاطر نمیرسد که زیاده ازین طلب کنیم حکم شود که آری شما را نعمتی  
 میدیم پس شگرف و آن آنست که بر شما رضامندی خود فرود می آرد که بعد از آن ناخوش  
 نشوم از برکت این رضا استواری در قوای و لذتی در ارواح و اجسام پیدا شود  
 که تمام نعمت بهشت در مقابل آن چون غباری با کوه باشد و خدام اهل بهشت سه نوع باشند

بسیار در بهشت

بسیار در بهشت

بسیار در بهشت

بسیار در بهشت

بسیار در بهشت



و در میان ایشان که رسل در میان ایشان و حضرت حق باشند هر چه از انجذاب غایت شود و ایشان سائید  
 که بآن تا محبت در رابطه میدهند و دوم غلمان که خلق است علیحده در بهشت بدستور جدا  
 و ایشان همیشه بر یک عزم باشند و مانند دانه های مروارید از سلسله فرو رنجیده هر طرف نگاه  
 و شیوم اولاد صفارش که این باشند که بغیر خدا صلی الله علیه و سلم برای امت خود در  
 خدمت کردن در جهشت فرموده اند دعای مبارک با جابت رسید عرض نمودند که الهی این  
 بجا بگان در روز آشتی اقرار بوجدانیت کرده بودند بعد از آنکه سجده که قلم تکلیف بر ایشان  
 جاری شود رسید اندیش کفر از ایشان مطلقاً واقع نیست چنانچه در اطفال علی تمیز و اوقع  
 و در جناب کبریا خواسته آن و اعتبار از آن نیست امید ارم که بخاک اولاد شکر کنین انکلا  
 در دنیا بابت من عطا فرمودی و شد اید و یح ایشان را و او شستی و در جنت نیز آنها را بابت من  
 بخشی این همه میان اهل نار و اهل جنت باشند اما جماعه که به بطعراط روان شدند از آن  
 عبور کردند از آن قبیل اند که حنات و سیئات ایشان برابر اند نه استحقاق ثواب غالب شده  
 و نه استحقاق عذاب غلبه نموده ایشان بعد گذشتن از این طراط بر مکان های که بکنار  
 جهنم اند محبوس دارند بنشینند همچنین جماعه که دعوت پیغمبر این بآنها رسیده و افغان بدین  
 نکرده اند و شرک هم نکرده اند و نه اعمال نیک نموده اند بلکه بدستور بهایم و اکل و شراب  
 و جماع و در طلب معاش عمر گذرانیده اند و همچنین کسی نیک بعبودیت رسیده اند اما با نفس غفل  
 از جنون و شامت منفرط اتفاقات دل و صرف بهمت نیست بشروع و معرفت حق و باطن نکرده  
 این همه جماعه را در همان موضع که اعواف نام است جای دهند تا انتها روز حشر که بخواه باز  
 ساله است پس ایشان را دیدن سختی حال کفار و شدت عذاب آنها موجب الم و وحالی و سستی و  
 خوف و اضطراب میشود و نظر کردن به بهشت و اجازت دخول نیا فتن نیز باعث قلق  
 باشد اما توقع در آمدن در انجا موجب تسلی خاطر میگردد و در همین گفتگو ماندن و با این حشر  
 کلامی که لایق هر کی هست مانند تبیین دانست بابل جنت و امانت کردن و در امت و دان  
 بابل نابیش می آید و بعد از این گفتگو محض فضل الهی و غایت او و رباع اهل بهشت و کوفه  
 به بهشت داخل می شوند و در بعضی روایات آمده است که جمعی از مردم که من تکلیف رسیده اند  
 یا رسیده اند و فهمی دشواری که بآن حق و باطل را تفریق نمایند بنافته اند لیکن بایشان خبر

و در میان ایشان که رسل در میان ایشان و حضرت حق باشند هر چه از انجذاب غایت شود و ایشان سائید  
 که بآن تا محبت در رابطه میدهند و دوم غلمان که خلق است علیحده در بهشت بدستور جدا  
 و ایشان همیشه بر یک عزم باشند و مانند دانه های مروارید از سلسله فرو رنجیده هر طرف نگاه  
 و شیوم اولاد صفارش که این باشند که بغیر خدا صلی الله علیه و سلم برای امت خود در  
 خدمت کردن در جهشت فرموده اند دعای مبارک با جابت رسید عرض نمودند که الهی این  
 بجا بگان در روز آشتی اقرار بوجدانیت کرده بودند بعد از آنکه سجده که قلم تکلیف بر ایشان  
 جاری شود رسید اندیش کفر از ایشان مطلقاً واقع نیست چنانچه در اطفال علی تمیز و اوقع  
 و در جناب کبریا خواسته آن و اعتبار از آن نیست امید ارم که بخاک اولاد شکر کنین انکلا  
 در دنیا بابت من عطا فرمودی و شد اید و یح ایشان را و او شستی و در جنت نیز آنها را بابت من  
 بخشی این همه میان اهل نار و اهل جنت باشند اما جماعه که به بطعراط روان شدند از آن  
 عبور کردند از آن قبیل اند که حنات و سیئات ایشان برابر اند نه استحقاق ثواب غالب شده  
 و نه استحقاق عذاب غلبه نموده ایشان بعد گذشتن از این طراط بر مکان های که بکنار  
 جهنم اند محبوس دارند بنشینند همچنین جماعه که دعوت پیغمبر این بآنها رسیده و افغان بدین  
 نکرده اند و شرک هم نکرده اند و نه اعمال نیک نموده اند بلکه بدستور بهایم و اکل و شراب  
 و جماع و در طلب معاش عمر گذرانیده اند و همچنین کسی نیک بعبودیت رسیده اند اما با نفس غفل  
 از جنون و شامت منفرط اتفاقات دل و صرف بهمت نیست بشروع و معرفت حق و باطن نکرده  
 این همه جماعه را در همان موضع که اعواف نام است جای دهند تا انتها روز حشر که بخواه باز  
 ساله است پس ایشان را دیدن سختی حال کفار و شدت عذاب آنها موجب الم و وحالی و سستی و  
 خوف و اضطراب میشود و نظر کردن به بهشت و اجازت دخول نیا فتن نیز باعث قلق  
 باشد اما توقع در آمدن در انجا موجب تسلی خاطر میگردد و در همین گفتگو ماندن و با این حشر  
 کلامی که لایق هر کی هست مانند تبیین دانست بابل جنت و امانت کردن و در امت و دان  
 بابل نابیش می آید و بعد از این گفتگو محض فضل الهی و غایت او و رباع اهل بهشت و کوفه  
 به بهشت داخل می شوند و در بعضی روایات آمده است که جمعی از مردم که من تکلیف رسیده اند  
 یا رسیده اند و فهمی دشواری که بآن حق و باطل را تفریق نمایند بنافته اند لیکن بایشان خبر

پیغمبران و معجزات ایشان زرسیده است خواه بسبب بُعد زمانه که در آن وقت پیغمبر  
 مشهور نبوده و یا بسبب بعد مکانی که اتباع و امثال پیغمبران بایشان نرسیده اند  
 و اظهار احوال دعوت نه نموده اند و محاسن شریعت و مجتبهائی آن و معجزات پیغمبران بیان کرده  
 این جماعت را همه کجا کنند برگردانند بر باز آتش و حضرت جل و علی تجلی فرماید و بگوید که  
 پیندگان من کسبیم همه با گواهی دهند که تویی پروردگار ما و خالق و مالک موافق آنچه برویست  
 گواهی داده بودی پس حکم شود چون منم پروردگار شما آنچه بگویم بجا آید همه شاد شوند پس حکم  
 شود که شما همه با خود در این آتش اندازید جامعه بے تخاش خود را در آن شعله نازند و تیز در آفتند  
 و جمعی دیگر عذر پیش آرند که خداوند ما کجا طاقت اینکار داریم این کار دشوار است از ما خارج  
 نمی شود معذور دار حق تعالی آن آتش ابر آن گروه که داخل شده بودند گل و گلزار گرداند  
 و آرام و رحمت بخشد و بر د و سلام گرداند و بگوید که اگر اینها بر احکام من اطلاع می یافتند  
 البته ساجدی آوردند و سهل تر ازین در دنیا طلب کرده بودند که اقرار توبه و سمن نمایند آن  
 جماعه دیگر را فرماید که اگر در دنیا می بودید البته گرفتار حاجات و شهوات و رسوم محبت قاذب  
 می بودید که حالا از آن چیزها بیخبر نیست و یقینی که از رسیدن فرمان من بالمو اجهه انوقت  
 دارید در دنیا غائبانه بواسطه پیغام رسانیدن پیغامبران که مثل شما وابسته خواب و غفلت  
 گما تمکن بود و چون انوقت حکم را قبول نکردید در دنیا حکم کی قبول نمودندی شما که فرمود  
 تحقیق مرا کرده خود باشید و اینها را در آتش داخل کنند و بامید داشت که بجا نگویند آدم  
 بشر ارجح مکلف اند جنیان نیز مکلف اند و در سوره رحمن در ذکر ثواب و عذاب هر حاجن  
 را شمر کرده میان نموده اند اما علما را اختلاف است در آنکه بعد حساب کتاب حال جنات چه  
 خواهد شد و جمعی بر آنند که کفار جن را مخلوق نار است و صلحائی ایشان را دخول جنت  
 نیست بلکه مثل جهنم خاک خواهند شد و مذہب جمعی دیگر آنست که صلحائی جن از نیر ثواب  
 مخلد است اما نه مالکیت جنت که جنت احق تعالی بوالد ما آدم علیه سلام بخشیده بود بلکه  
 گردا گرد و بارش بهشت بدستور رعایا باشند و برای گرفتن منافع و نعم آمد و رفت  
 در بهشت می کنند و بیغم جنت و زنان آنجا نیز بهر مند میشوند بدستور ما قلین دازل  
 و بقولی اینها را هم بدستور کنی آدم استحقاق دخول است و مالک منازل خود می شوند و  
 نزل می آید بقیاس نزدیک تر است و ابدا علم و یحیی در حدیث شریف وارد است

۴  
 پیغمبر و معجزات ایشان  
 مشهور نبوده و یا بسبب  
 بعد مکانی که اتباع و  
 امثال پیغمبران بایشان  
 نرسیده اند و اظهار  
 احوال دعوت نه نموده  
 اند و محاسن شریعت و  
 مجتبهائی آن و معجزات  
 پیغمبران بیان کرده  
 این جماعت را همه کجا  
 کنند برگردانند بر باز  
 آتش و حضرت جل و علی  
 تجلی فرماید و بگوید  
 که تویی پروردگار ما  
 و خالق و مالک موافق  
 آنچه برویست

۴  
 و گفتند که اینها را  
 در آتش اندازید و بگویند  
 که ما را در آتش اندازید  
 و بگویند که ما را در آتش  
 اندازید و بگویند که ما را  
 در آتش اندازید و بگویند  
 که ما را در آتش اندازید  
 و بگویند که ما را در آتش  
 اندازید و بگویند که ما را  
 در آتش اندازید و بگویند  
 که ما را در آتش اندازید

و آیه کریمه مآب آیه فی الارض کلا اثر یطیر یجنا حیة الا اهل بیت الهمش الکما فوطنا  
 فی الکتاب من شئی شمس الی ربهم یحشرون  
 هم دلالت میکند که جانوران را نیز خست و قصاص ظالم از مظلوم می شود و اما از یک  
 نوع مثلا اگر زنگا و شلخ دارد و دیگر را که بے شلخ و یا ضعیف بوده اند را سائیده است  
 آن بی شلخ را شلخ و بے قوت را قوت دهند که انتقام خود بگیرند و بعد از آن ایشانرا  
 بهشت و دوزخ نیست بلکه خاک جنت میشوند آنکه برای خدا نبوج شده اند و مراتب عالییه  
 و آنکه برای حاجات بنی آدم بنام حق تعالی مذبوح شده اند و مراتب کمتر از آن و خاک  
 آسخته شوند و چون خاک و درختان جنت نیز خالی از شعور نیست بکنوع لذت فرا بگیرند و باقی  
 در خاک زمین و داخل گشته جای که خاک دنیا محو شود و محو شوند و صورت محو شدن خاک دنیا  
 و آسمانها آنست که آسمانها را برهم زده بهشت را بجای ایشان پهن میکنند و زمین را مثل  
 سیده شیرین ساخته و غذائی اهل جنت حرف می سازند و این وقتی باشد که مردم صراط  
 بروند و زمین خالی گردد و در صحاح آمده که چون مردم از پل صراط عبور کنند در سیدنی  
 مجبوس شوند تا هر یکی از شکایت دیگر و حقوق ضعیفه نیز پاک و مصفا گشته در بهشت بروند  
 و این نشان و بروئی اهل جنت یک گاو و یک بای را حاضر سازند که با هم جنگ نمایند و  
 هر یکی دیگر را محروم سازد و بپلاکت رساند اول از جگر گوشت ماهی کباب نموده و اهل  
 جنت تقسیم نمایند بعد از آن هر دو را کباب نموده همراه سیده زمین بخورند و ایشان  
 دهند بدین نوع خاک محوی گردد و مگر چند چیز از اشیائی دنیا فانی می سازند مثلا  
 از جانوران کبش حضرت اسمعیل علیه السلام و ناقه حضرت صالح علیه السلام و سگ  
 اصحاب کهف و از نباتات اسطوانه خانه و از مکانات کعبه معطنه و کوه طور و صحرا کئی  
 بیت المقدس و بامین منبر و روضه مسجد نبوی و منبر آتخاپ اینها و مانند اینها را صور  
 بسندیده بخشیده و صفای روحی اجسام بهشت داده بعینه در بهشت درآیند و همیشه نگاه  
 دارند و بالجملة بعد از کشیدن ستون مابرونخ روز خلود شروع می شود و مخصوص  
 کلام مجید و احادیث شریف است که اهل جنت را همیشه نعمت و ترقیات قرب و اقبال  
 بر عذاب بے تخفیف و شدت سیاست تا ابد آلا با دست پیچ فنان پذیر حق تعالی ما  
 بنده گان مسلمانان را و دوستان ما را خاتمه بر اینان فرموده و از مهربان تر نبات بخشنده

و این نشان و بروئی اهل جنت یک گاو و یک بای را حاضر سازند که با هم جنگ نمایند و هر یکی دیگر را محروم سازد و بپلاکت رساند اول از جگر گوشت ماهی کباب نموده و اهل جنت تقسیم نمایند بعد از آن هر دو را کباب نموده همراه سیده زمین بخورند و ایشان دهند بدین نوع خاک محوی گردد و مگر چند چیز از اشیائی دنیا فانی می سازند مثلا از جانوران کبش حضرت اسمعیل علیه السلام و ناقه حضرت صالح علیه السلام و سگ اصحاب کهف و از نباتات اسطوانه خانه و از مکانات کعبه معطنه و کوه طور و صحرا کئی بیت المقدس و بامین منبر و روضه مسجد نبوی و منبر آتخاپ اینها و مانند اینها را صور بسندیده بخشیده و صفای روحی اجسام بهشت داده بعینه در بهشت درآیند و همیشه نگاه دارند و بالجملة بعد از کشیدن ستون مابرونخ روز خلود شروع می شود و مخصوص کلام مجید و احادیث شریف است که اهل جنت را همیشه نعمت و ترقیات قرب و اقبال بر عذاب بے تخفیف و شدت سیاست تا ابد آلا با دست پیچ فنان پذیر حق تعالی ما بنده گان مسلمانان را و دوستان ما را خاتمه بر اینان فرموده و از مهربان تر نبات بخشنده

مولو محمد اب محشر محفوظ دہشتہ بجنت رساناد و برضاندی خود روزی گرداناد آمین  
بجن محمد صلی اللہ علیہ وسلم والدہ واصحابہ الطاہرین

تاریخ من تلایح طبع نازک خیال سخن سنخ شیرین مقال مولوی رحیم بخش صاحب  
مدرس مدرستہ القرآن علاء کلمۃ الرحمان

بصحت مرتب ہوئی یہ کتاب قیامت کے آثار اخبار سے مؤلف میں اسکے بڑے معتبر اسے نقد جان سے خریدینگے وہ ہو الغرض فکر تاریخ چاپ	بیان اسکا عبرت فرا و عجیب ہوئے مندرج ہیں از بس مہیب فقیہہ و محدث نہایت ادیب جو میں دولت علم سے انصیب کہ چھگو یہی کچھ ہوسعاد نصیب
---	--

بڈ اندیش کے سر کو کر کے قلم پکارا یہ ہا نف عجیب و غریب	
---	--

تاریخ من تلایح طبع صادق منشی عاشق علی صاحب صنعت توشیح المخلص  
بہ عاشق سلمہ السد احسان لوق

آثار قیامت میں قیامت کا بیان ہے تاریخ ہوی صنعت توشیح میں عاشق	بیشہ ہے جسے دیکھ کے ہر چشم بعیر چاہد یہ جہاں حال قیامت فی عجز
--	--

تاریخ من تلایح طبع نکتہ سنج ادق منشی محمد فضل حق صاحب المخلص تمکین  
سلمہ اللہ استین

المنہ لہ جہاں نسخہ نہ نایاب تمکین کو ہوئی تقریبے سال تو دہرین	ہے جس سے مولف کی عیان غلم و کرمان اتق نہ کہا کہہ کرے۔ قصیر قیامت
--	---

# خاتمه طبع

مشتاقان تقایم رحمان و طایبان محبت جهان لثروه باد که درین زمان برافتادن کتاب نایاب عمرت  
 نسخه عجیب متضمن بر ترغیب و ترسب و رسوم و تقیامت نامر من تا ایفات علامه زمان فها در آن  
 حباب فیض تاب حضرت مولانا شاه رفیع الدین علیه الرحمة والعرفان نزد شفق مکرر  
 سید نصیر الدین صاحب موی که از اولاد اجداد حضرت محبوب جهانی حضرت شیخ محمد عظیم  
 حیدرانی قدس سره هستند و از نسخهای صحیح قدیمه مطبوعه لایق تصحیح نموده بودند و نظر  
 احقر و آید صاحب الترغیب میر صاحب مدوح برای استفاده برادران اهل اسلام بقالب طبع  
 در آوردم هر چند این نسخه شریفه سابق هم علیه طبع پوشیده جلوه ریز عالم شده بود اما  
 در اکثر جا مجبوظ و طلبش غیر موطوخیال ناقص گذشت که اگر این نسخه ضمیمه  
 تجش حواشی ضروریه مرتب گشته منطبع شود اخوان دینی را نافع تر باشد پس  
 مولوی محمد صاحب مصحح مطبع بذرا تکلیف این امر و اذم بفضل این بزرگان  
 با سرع الزمان مولوی محمد صاحب مصوف صرف همت کاین معنی فرمودند  
 تمامی مضامین رساله را بحواله آیات و احادیث ثنین و تریس  
 دانند و شدت انظار برین نکته که از خواندنش بهره  
 وافر بر داند و جمع را که درین کار سعی کرده اند  
 مدعای خیر باد فرمایند فقط

الرفتم کترین آفاق  
 میز عبد الرزاق  
 انصار و بی غفر  
 ولوالده













